

بحران اقتصادی

پدیده ای ذاتی در شیوه تولید سرمایه داری
بصیر زیار

چکیده

نوشته بحران اقتصادی با رویکرد تحلیلی و درونی قرارداد آن در شیوه تولیدی سرمایه داری، خود را از بسیاری جهات با مقالات دیگر درین زمینه متمایز مینماید. این نوشته در عین حالیکه به تیوریهای اصلی در مورد بحران از دیدگاهی سوسیالیستی و مارکسی می پردازد، سعی می کند تا بحران موجود در اقتصاد سرمایه داری را که از بحران در بخش مالی منشا می گیرد، مورد تحلیل و بررسی قرار دهد.

رشد و افزایش وزنه سرمایه مالی که با سیطره ی سیاسی نیولیبرالیسم در چند دهه اخیر همراه بوده، بی ثباتی و بحرانهای ناگوار را در پی داشته است. کمتر اقتصاد پیشرفته سرمایه داری است که از گزند و آسیب بحرانهای مالی در امان بوده باشد. نقش سرمایه مالی در ایجاد بحرانهای اقتصادی از نکات گرهی است که درین نوشته به بررسی و مطالعه گرفته شده است.

1. مقدمه

کشورهای پیشرفته سرمایه داری مدتی است که با بحران اقتصادی دست و گریبان می باشند. بحران اقتصادی که امروز دامنگیر کشورهای جنوب اروپا مانند، ایتالیا، یونان و اسپانیا گردیده، به نحوی کشورهای دیگر اروپایی را نیز تهدید مینماید. بحران موجود که ابتدا از امریکا با بحران در بخشهای مالی آغاز گردید، بسرعت به بخشهای دیگر اقتصاد توسعه یافت و امریکا بعد از بحران بزرگ دهه سی قرن بیستم، به یکی از بحران های جدی اقتصادی روبرو گردید، بحران که با گذشت قریب پنجاه سال از شروع آن هنوز اقتصاد ایالات متحده از رکود خارج نشده است.

بحران اقتصادی موجود که ابتدا از بخشهای مالی آغاز گردید و سپس کل اقتصاد را به بحران و رکود کشید، بیشتر به بحران مالی مسمی گردیده است. بحران که امروز اقتصاد اروپا و امریکا را فرا گرفته، فقط محدود به این کشورها نمی شود و قبل از آن جهان شاهد بحرانهای شدید مالی در جاپان، کشورهای اروپای شمالی، جنوب شرق آسیا، شیلی و مکزیکو بوده اند.

بحران اقتصادی در نظام سرمایه داری پدیده تازه نیست و بحران از همان بدو پیدایش این سیستم، آنرا چون سایه دنبال نموده است. تاکنون بیش از چند صد بحران اقتصادی را، این سیستم از سرگذرانده و کاپیتالیسم اساسا بدون بحران نمیتواند وجود داشته باشد. بحرانهای اقتصادی و مالی درین نظام برخلاف دیدگاه اقتصاددانان رسمی نه محصول عوامل یا شوکهای بیرونی که برعکس یک پدیده درونی و ذاتی آنست. ذاتی بودن بحران در سرمایه داری از مشخصات منحصر بفرد این نظام است و بحرانهای اقتصادی سرمایه داری از بحرانهای شیوه های تولیدی ماقبل آن که عمدتا ریشه بیرونی داشتند، کاملا متمایز میباشد. قحطی، فقر و بی خانمانی برای تمامی جوامع طبقاتی یک امر مشترک و شناخته شده بوده است و بحرانهای اقتصادی جوامع ماقبل سرمایه داری عمدتا بدلیل اوضاع بد جوی، وقوع جنگ های بزرگ و بحرانهای سیاسی بوقوع می پیوستند. بطور مثال، قحطی در گذشته زمانی پیش می آمد که جامعه مواد غذایی کافی در اختیار نداشت در حالیکه قحطی و گرسنگی در کاپیتالیسم زمانی رخ میدهد که بازارها از مواد غذایی مملو اند. بحرانها در سرمایه داری علل و میکانیسم دیگری دارند و در یک کلام بگفته مارکس توقف

در انباشت سرمایه به بحران می انجامد. توقف در انباشت که در نتیجه کاهش نرخ سود پیش می آید با نیاز جامعه و کمیت تولید ربط چندانی ندارد و محرک و موتور تولید در نظام سرمایه داری سود است.

بحران اقتصادی مانند بسیاری مسائل اجتماعی و اقتصادی یکی از موضوعات است که اقتصاددانان در مورد علل و چگونگی مقابله به آن متفق القول نیستند. اقتصاددانان بورژوازی و بویژه اقتصاددانان با دیدگاه نیوکلاسیک آنرا نه پدیده درونی و ذاتی سرمایه داری میپندارند، بلکه برعکس آنرا ناشی از شوکهای بیرونی و دخالتهای دولتها در مختل نمودن میکانیسم طبیعی بازار میدانند. بحرانها از دید آنها یک پدیده گذرا، غیرطبیعی و غیر قابل پیش بینی تلقی میگردد. علم اقتصاد رسمی بورژوازی مدتهاست که به یک علم اجتماعی خنثی تبدیل گردیده است. علم اجتماعی که بجای پرداختن به طبقات اجتماعی فرد یا اجنت منطقی در مرکز توجه آن قرار دارد. علم اجتماعی که به دولت و سیاست و بررسی علل اجتماعی پدیده ها کاری ندارد و بجای آن به علم تعیین سود و ریسک موسسات مالی تبدیل شده است. بنابراین غیرطبیعی نیست که چنین اقتصاددانان برخوردار این چنینی با بحرانها داشته باشند. اما برخورد با بحرانها برای اقتصاددانان سوسیالیست و رادیکال کاملاً متفاوت است. در میان اقتصاددانها سوسیالیست و رادیکال علیرغم توافق کلی بر درونی و ذاتی بودن بحران در سرمایه داری، دیدگاهها و تعبیر متفاوت وجود دارد. یکی از علل اصلی اختلاف رای میان سوسیالیستها و صاحب نظران رادیکال اینست که یک تحلیل واحد و منسجم در مورد بحران تاکنون وجود نداشته است. از همپنرو تعدادی علت اصلی بحران را در نبود تقاضای کافی برای فراوردهای تولیدی میدانند، اما جناحی آنرا ناشی از نبود برنامه ریزی لازم در عرصه تولیدات ضروری و ناموزونی اقتصاد سرمایه داری می پندارند. تعدادی علت اصلی را در عرصه تولید بخصوص در بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه و نزول نرخ سود می جویند. هریک ازین گرایش برای اثبات ادعای خود به مارکس مراجعه میکنند.

درین مقاله بحران مالی و اقتصادی از دیدگاه سوسیالیستی و نقد کاپیتالیستی مورد مطالعه قرار میگردد و در مواردی به دیدگاههای اقتصاددانان غیرسوسیالیست بنا بر اهمیت دیدگاههای شان، نیز پرداخته خواهد شد. ابتدا بحث را بطور کلی از بحران اقتصادی شروع میکنیم و سپس به مسئله مالی

و بحران مالی و رابطه بخش تولیدی و مالی سرمایه خواهیم پرداخت. درین بخش که قسمت اصلی مطلب را شامل میشود، علل بحران از دیدگاههای متفاوت و بویژه با بهره برداری از مودل کالاکی¹ بررسی خواهد شد. چنانچه تذکر رفت، تیوری بحران سرمایه داری بمثابة یک تیوری و مدل منسجم وجود ندارد و تابحال تحقیق و کار اندک درین مورد مهم صورت گرفته است و بنابراین مراجعه به تیوریهای متفاوت یک امر اجتناب ناپذیر می باشد. از آنجائیکه استفاده از ریاضیات در تحلیل و بررسی مسائل اقتصادی لازم بنظر میرسد و من نیز تا حدی از معادلات ریاضی سود برده ام. تیوریهای اقتصادی مدرن و بویژه تیوریهای مالی عمدتاً با ریاضیات پیشرفته همراست و من درین مقاله سعی میکنم که از کاربرد ریاضیات پیشرفته به میزان زیادی اجتناب ورزم. شاید معادلات ریاضی برای بعضی از خوانندگان مشکل و نامانوس باشد اما اگر معادلات ریاضی که درین مقاله استفاده شده بطور کلی ساده اند و اگر از جانب خواننده نادیده گرفته شود، باز هم در درک محتوی مقاله صدمه چندانی پیش نخواهد آمد. مارکس شخصا طرفدار جدی بکاربردن ریاضی در تحلیل مسائل علمی بود و باور داشت که یک علم زمانی به یک علم جا افتاده ارتقا می یابد که بتواند قوانین و مفاهیم خود را به زبان ریاضی بیان نماید. این مقاله یک تلاش کوچک و گام نخست درین مسیر است و بدون تردید با کم و کاستی های همراه است و امیدوارم در گام های بعدی کارهای بهتری انجام گیرد. این مقاله بعد از بررسی تأثیرات بخش مالی بر تولید و بروز بحران با یک جمع بندی پایان می یابد.

1 میکائیل کالاکی (22 جون 1899 - 18 اپریل 1970) یک اقتصاد دان

پولیندی متخصص در زمینه اقتصاد ماکرو بود. از او بعنوان یکی ار

اقتصاددانان برجسته قرن بیستم نامبرده میشود. او بسیاری از تیوریهای که

کینیز با آن دست یافت، قبل از وی تدوین نموده بود اما از جائیکه به لسانهای

پولیندی و فرانسوی به نشر رسیده بود، انگلیسی زبانان از آن بی اطلاع بودند.

1 بحران اقتصادی

بحران اقتصادی در مناسبات سرمایه داری پدیده تازه نیست و از همان آغاز و بدو پیدایش آن با بحرانهای متناوب همراه بوده است. مارکس و انگلس از همان آغاز به بروز بحران در اقتصاد سرمایه داری آگاه بودند و در مانیفست حزب کمونیست در سال 1848 میلادی به آن اشاره میکنند. "جامعه بورژوائی با روابط بورژوائی تولید، مبادله و مالکیت، جامعه ای که سودای ایجاد چنین وسائل بزرگ تولیدی را در سر می پروراند، مانند جادوگری است که توانا به کنترل نیروهائی که با افسون خود فراخوانده است، نیست..." (مانیفست حزب کمونیست). گرچه بررسی اولیه در مانیفست کلی و مبهم می باشد اما مارکس بعدها توانست شاخصهای تیوریکی ازین مسئله ارائه کند. شاخصهای که بعداً دستاویز تفسیرهای متفاوتی از مسئله بحران در تولید سرمایه داری شده است. با مرور آثار مارکس در مورد بحران اقتصادی، به این نتیجه میرسیم که مارکس به یک تحلیل و بررسی سیستماتیک باین مسئله فرصت نیافته است و حزب سوسیال دموکرات آلمان در مورد بحران اقتصادی بیشتر متأثر از نظر انگلس بوده اند، دیدگاهی که در انتی دیورینگ بیان شده است.

قبل از آنکه مستقیماً به بررسی علل بحران مخصوصاً علت اصلی آن بپردازم، کمی در باره امکان بحران در اقتصاد سرمایه داری صحبت می نمایم. مارکس نظر ریکاردو در مورد عدم مشکل در پروسه انباشت سرمایه را رد نمود چونکه مارکس میدانست که تولید سرمایه داری و کالائی با اقتصاد از نوع مبادلات پایاپای متفاوت است. درین اقتصاد پول عنصر ضروری در پروسه مبادله بشمار میرود و بدون آن امر مبادله امکان ناپذیر می باشد. پول تنها یک وسیله مبادله نه بلکه بمثابة وسیله پرداخت و منبع ارزش عمل می کند. مارکس بطور مشخص درین مورد از دو مسئله در امکان پدیدآمدن بحران صحبت می نماید. مسئله اولی جدائی فروشنده از خریدار یعنی جدائی پروسه C-M از M-C و مسئله دوم خصلت متضاد کالاست، یعنی کالا بالفعل دارای ارزش استفاده و اسما در قیمت خود بمثابة ارزش مبادله وجود دارد. اگر پول را بمثابة وسیله پرداخت در نظر بگیریم، میدانیم که اگر کالای نتواند به علتی سرموقع به فروش برسد، باعث میشود که دارنده کالا قادر به پرداخت بدهیهای خود نشده و اقتصاد دچار بحران میگردد. این احتمال که از آن بعنوان امکان عام بحران سرمایه یاد میشود، علت بحران به شمار نمی آید. چونکه

پرسش اصلی کماکان سرچای خود باقی است که چه چیزی این امکان را بواقعیت تبدیل می نماید. علاوه بر این عوامل متفاوت وجود دارد که موجب تسریع بحران میگردد مانند بدی محصولات، تغییرات در زمان برگشت سرمایه، بالا رفتن قیمت انرژی، تغییرات در کانالهای تجارتهی و غیره. همه این عوامل میتوانند امر بحران را تسریع بخشد و به آن خصلت تاریخی بخشد اما اینها نمی تواند علت آن باشد. علت عام بحران را باید بوسیله شرایط عام تولید سرمایه داری پاسخ داد. یا بعباره دیگر برعکس اقتصاددانان بورژوائی علت بحران را نه در خارج از شیوه تولید سرمایه داری بلکه در درون آن باید جستجو نمود.

نبود یک تیوری منسجم در مسئله بحران، یکی از علتهای اصلی اختلاف درین مورد بوده است. بطور کلی سه نظریه در مورد علت بحران اقتصادی سرمایه داری در تیوری مارکسیستی بیش از نظریات دیگر مطرح بوده و آن عبارت است از نظریه افزایش و بی تناسبی تولید *disproportionality*، نظریه مصرف یا تقاضای ناکافی *under consumption's thesis* و افزایش ترکیب فنی سرمایه و کاهش نرخ سود *falling rate of Profit*. تیوریهایی نظریه افزایش و بی تناسبی و مصرف ناکافی از شباهت بیشتری برخوردارند و نظریه مصرف نامکفی به یک تعبیر بیان افراطی تر نظریه یا تیوری اولی است. در ضمن شباهت دیگر ایندو نظریه بیشتر در این است که علت بحران را عمدتاً در عرصه گردش و جذب تولید می بینند در حالیکه نظریه ترکیب ارگانیک و کاهش نرخ سود برعکس، علت اصلی بحران را در عرصه ای تولید جستجو مینماید.

1.1 بی تناسبی تولید و مصرف ناکافی

مارکس در کاپیتال جلد دوم زمانیکه به بررسی نقش دوگانه پول - پول بمثابة وسیله گردش و سرمایه پولی - در تولید سرمایه داری میپردازد، از شرایطی یادآوری مینماید که موجب بی تناسبی در پروسه تولید میگردد " به شرایط حرکتیهای ناهنجار بیشمار که به امکانات بیشمار بحران تبدیل میشود، چونکه یکمورد تعادل خود بعلت ماهیت خودانگیخته سرمایه داری، تنها یک تصادف است." (مارکس سرمایه 1991). نظریه بی تناسبی تفسیر طرح بازتولید در

جلد دوم سرمایه است، جائیکه مارکس میگوید که برای جلوگیری از بی تناسبی در امر تولید سرمایه داری هماهنگی میان دوبرخ از صنعت - صنایع تولید وسائل تولید و صنایع وسائل مصرفی - لازمی است و میتواند تضمین کننده پروسه بازتولید بدون اختلال باشد و عدم هماهنگی میان ایندو بخش به بی تناسبی و اختلال در پروسه تولید میانجامد. اما تیوری بحران بمثابة یک گرایش اجتناب ناپذیردر پروسه انباشت تولید سرمایه، قبل از مارکس توسط انگلس با انتشار کتاب "انتی دیورینگ" در میان سوسیالیستهای آندوره مخصوصا سوسیال دموکراسی آلمان اشاعه یافت. انگلس در ضمن رد قاطع تیوری تقاضای ناکافی لاسال و دیورینگ بمثابة دلیل اصلی بحران اقتصادی، تولید اضافی را علت بروز بحرانهای متناوب شیوه تولید سرمایه داری میدانست. انگلس معتقد بود که مصرف ناکافی یک معضله اجتماعی است که هزاران سال وجود داشته است و در حالیکه بحران از ویژه گیهای تولید سرمایه داری می باشد. بنابراین مصرف ناکافی یک پیششرط ضروری بحران بوده و نقش در بحران بازی میکند اما همین مسئله نمیتواند برای ما توضیح دهد که چرا بحران حالا بوقوع پیوسته نه قبل ازین. همچنین بنظر انگلس افزایش تولید و بی تناسبی و انارشیزم درین عرصه یک ازریابی نادرست بازار نیست، چیزیکه کائوتسکی به آن معتقد بود، بلکه بی تناسبی و انارشیزم تولید ازین واقعیت بر می آید که تولید و مصرف تابع قوانین متفاوتی اند و لهذا تباین میان ایندو سیستماتیک است (انگلس، انتی دیورینگ). انگلس به یک رابطه مستقیم و فوری میان تمایل پروسه انباشت تولید به بحران و وقوع انقلاب باور داشت.

بی تناسب میان بخشهای اصلی تولید و بالاخره مسئله بی تناسبی و تولید افراطی کالا از نظر بسیاری از صاحب نظران مارکسیست و با مراجعه به تحلیلهای خود مارکس از پروسه انباشت، نه علت بحران بلکه امکان بروز بحران به شمار می آید. چونکه علت اصلی بحران سرمایه داری نه در پروسه گردش، بلکه آنرا باید در خود پروسه تولید جستجو نمود. هم بی تناسبی میان بخشهای مختلف تولید و هم عدم تعادل میان تولید و مصرف مسئله که در پائین به آن خواهیم پرداخت، اختلال های است که به بروز بحران اقتصادی شتاب می بخشد. طرح بازتولید که مارکس در جلد دوم سرمایه به آن پرداخت، تجریدی از پروسه واقعی تولید است، پروسه ای که با افزایش مداوم ترکیب ارگانیک سرمایه، با تغییر در ارزش اضافه نسبی و نرخ سود، تناسب و تعادل

متغیرهای تولیدی و از جمله هماهنگی و تعادل بخشهای تولیدی و تعادل مصرف و تولید بهم میخورد. این طرح تجرید یک مرحله خاص است و برای درک درست بحران باید پروسه تولید، گردش، تولید و مصرف را در روند کلی تولید مورد مطالعه قرار داد. تیوری بی تناسبی تولید سرمایه داری و بروز بحران، در کنار تیوری مصرف و یا تقاضای ناکافی در مقاطع مهم از تاریخ مبارزات سوسیالیستی، از مسائل بحث برانگیز و مورد مناقشه بوده است. یکی از کسانی که درین زمینه کار بیشتر و منسجمتری انجام داد، هیلفرینگ بود. او کوشید تا رابطه میان تیوری بی تناسبی در تولید و گرایش نزولی نرخ سود در بروز بحران اقتصادی بوجود آورد. بعقیده هیلفرینگ، رابطه بی تناسبی و سقوط نرخ سود با قانون عام که مارکس درینمورد بیان داشته است، دو چیز جداگانه می باشد. این رابطه در نتیجه سیکل تولید اضافی در بخشهای از اقتصاد است که از ترکیب بالای سرمایه ثابت در یک پروسه نسبتا طولانی بهره مند بوده است. لهذا کلیت تیوری سیکل تولیدی و بحران هیلفرینگ به توضیحات او در مورد تمایل سرمایه دار در سرمایه گذاری اضافی پیوند میخورد. مودل سیکل تولیدی هیلفرینگ بر پیشفرض انتظار غیرمنطقی سرمایه داران بنا یافته است. تیوری بورژوائی سیکل تولیدی که با سرمایه گذاری اضافی یکجا صورت می گیرد، علت سرمایه گذاری اضافی را برخلاف سوسیالیستها نه در سود بالا در آن بخش تولیدی، بلکه در نرخ پائین بهره مالی می بیند.

تیوری مصرف ناکافی، طوریکه گفتیم، یک شکل خاص و یک بیان نسبتا افراطی تری از تیوری بی تناسبی تولید میتوان به شمار آورد که علت اصلی بحران را در ناموزونی میان عرضه و تقاضا و یا پائین بودن سطح تقاضا از سطح تولید، جستجو میکند. علیرغم اشکال متفاوتی که این تیوری در قالب آن بیان گردیده، وجهه مشترک همه آنها در اینست که پروسه تولید از پروسه گردش بطور گسیخته و مستقل مورد مطالعه قرار گرفته و پروسه گردش عامل محدود کننده روند تولید تلقی میگردد. این تیوری به شیوه های گوناگونی فرموله و بیان شده است، چنانچه روزالوکزامبورگ با ارائه تیوری "فقدان بازارهای غیر سرمایه داری" به معضله تولید افراطی و نتیجتا بحران اقتصادی می پردازد. پل سویزی از گرایش ذاتی تولید سرمایه داری برای گسترش تولید کالاهای مصرفی سریعتر از تقاضای لازم برای آنها صحبت بمیان می آورد و کنیزهای

چپ در عوض موضوع فقدان تقاضای مؤثر در کاهش انگیزه سرمایه گذاری و پدیدآمدن رکود و بحران تاکید میورزند. بسیاری از صاحب نظران مارکسیست مدافع این نظریه از جمله سوزی، به خود مارکس در تائید این تیوری استناد میورزد و مارکس را نیز مدافع تیوری مصرف نامکفی در مسئله بحران میدانند.

تیوری تقاضای ناکافی در تولید سرمایه داری، یکی از مسائل مورد اختلاف در تاریخ جنبش سوسیالیستی بوده است. ناردونیکها در روسیه با استناد به تیوری مصرف ناکافی معتقد بودند که روسیه بدون از سر گذاشتن مصائب تولید و مناسبات سرمایه داری میتواند مستقیما با سازماندهی دهقانان به سوسیالیسم وارد گردد. استدلال آنها این بود که چون کارگران بیش از آنکه مصرف نمایند، تولید میکنند و بازار داخلی روسیه برای تولید و باز تولید سرمایه داری کافی نیست، لهذا رشد تولید و مناسبات سرمایه داری در روسیه به مانع جدی مواجه می باشد. آنها همچنین استدلال میکردند که سرمایه داری غرب با دسترسی به بازار جهانی توانست رشد نماید و برای سرمایه داری نوپا و رشد نیافته روسیه رقابت در بازار جهانی با سرمایه داری پیشرفته غرب ناممکن و یک آرزوی دست نیافتنی خواهد بود. موضع ناردونیکها توسط شخصیتها و متفکرین برجسته چون لنین، استروه، بولگاکف و توگان بارونووسکی مورد نقد همه جانبه قرار گرفت. اولین مسئله در نقد دیدگاه پوپولیستی، تحلیل از وضعیت واقعی روسیه، رشد سریع روابط کالائی و سرمایه داری، در آن مقطع زمانی بود و کتاب رشد سرمایه داری در روسیه از لنین در سال 1899 در واقعیت امر اثبات همین مسئله بود. حمله بر منطق پوپولیستی ناردونیکها نکته مهم دیگری بود که مارکسیستهای روسیه انجام دادند. مارکسیستهای روسیه استدلال مینمودند که ناردونیکها تصور و درک نادرست از تولید سرمایه داری دارند مخصوصا در این زمینه که هدف تولید سرمایه داری را مصرف میسازد نه سود. در حالیکه از منظر سوسیالیستی، هدف تولید در نظام سرمایه داری نه مصرف بلکه بدست آوردن سود میباشد. آنها با مراجعه به تحلیل مارکس در زمینه توسعه تولید و باز تولید سرمایه داری تاکید میکردند که این شیوه تولید اولاً با انگیزه و هدف سود کار مینماید و ثانيا تولید کاپیتالیستی کاملاً توانایی این را دارد که مارکیت داخلی خود را پدید آورد. مارکسیستها همچنین به ناردونیکها یادآور میشدند که کاپیتالیسم در جلو

چشمان شان در حال رشد و توسعه است و سازماندهی پرولتاریای شهری از وظایف عاجل و مبرم سوسیالیست‌ها درین مرحله تاریخی است.

دهسال بعد از آن، بحث بحران و علت آن در آلمان به جدل فکری جدی میان مارکسیستها تبدیل گردید. روزالوکزامبورک و جناح انقلابی سوسیال دموکراتهای آلمانی تیوری مصرف نامکفی را علت بحران اقتصادی میدانستند، در حالیکه کائوتسکی و بویژه رودلف هیلفرینگ، طوریکه در بالا اشاره شد، عدم تناسب تولید با کاهش نرخ سود درسیکل تولیدی بخشهای از اقتصاد سرمایه داری را علت پیدایش بحران می پنداشت. روزا برعکس استدلال مینمود که رشد پروسه انباشت کاپیتالیستی به قشر ویا جمعی از خریداران بیرون از جامعه سرمایه داری نیازمند است که دایما حاضر باشند کالای بیشتر از کشور سرمایه داری بخرند و کالای کمتری بفروشند. بنابراین مبادله میان بخشهای سرمایه داری و غیرسرمایه داری یکی از الزامات اصلی موجودیت و بقای تاریخی کاپیتالیسم است و لهذا ضرورت عروج امپریالیسم بمثابة مبارزه سرمایه داری ملتها، غرض کنترل همه این منابع مهم تقاضای مؤثر می باشد. روزا همچنان باور داشت که با گسترش سرمایه داری در سراسر جهان و پایان یافتن ساحه و یا بخش غیرسرمایه داری، مشکل انباشت سرمایه به معضله جدی تبدیل میگردد و گرایش به بحران در اقتصاد کاپیتالیستی تشدید میگردد. مبارزه جدی میان نیروهای امپریالیستی برای کنترل مناطق غیرسرمایه داری کسب شدت مینماید و در نتیجه زمان بحرانهای جهانی، جنگها و انقلابات فرا میرسد (روزالوکزامبورک، تیوری انباشت سرمایه 1913)

باید اذعان نمود که بطور آشکار شباهت زیادی میان تیوری تقاضای ناکافی روزالوکزامبورک و کینیزی وجود دارد و تفاوت تیوری تقاضای ناکافی مارکسیستی با تیوری کینیزی نه از لحاظ نظری بلکه سیاسی می باشد. بسیاری از مارکسیستها معتقد بودند که طرح و راه حل کینیزی میتواند، در صورت عملی شدن، اقتصاد سرمایه داری را از بحران نجات دهد اما مشکل را در عملی شدن آن میدیدند و تصور نمیکردند که دولتهای سرمایه داری ضرورت مصرفی را بر سود سرمایه ترجیح دهند.

اگر به سیکل تولید سرمایه داری مراجعه کنیم، خواهیم دید که استدلال و برداشت روزا از مسئله نمیتواند واقعیت نظام سرمایه داری را منعکس سازد. بخاطر باید داشت که سرمایه داری در عین حالیکه مالک همه تولید اجتماعی می باشد، بر مصرف بطور مجموعی نیز کنترل دارد. اگر از مصارف شخصی سرمایه داران صرف نظر نمایم، سرمایه گذاری چه در بخش سرمایه ثابت و چه در بخش سرمایه متغییر (حقوق کارگران) منبع اصلی تقاضای مؤثر در جامعه است. انگیزه و هدف سرمایه داران از سرمایه گذاری طوریکه توضیح دادیم نه بمنظور مصرف بلکه برای سود است اما همین مسئله، با مثالی که مارکس نیز توضیح میدهد، سرمایه داری را نه تنها قادر میسازد که تولید خود را بفروشد، بلکه به سود مورد نظر خود نیز دست یابد.

تلاش فکری دیگری که بعداً برای احیای تیوری مصرف نامکفی در بروز بحران انجام گرفت توسط پل سوئیزی در اوائل دهه چهل قرن بیستم بود. او در اثر معروف خود "تیوری تکامل سرمایه داری" (1942) با تقسیم اقتصاد جامعه به بخش تولید کالای مصرفی و تولید وسائل تولید و یا با دیپارتمنت 1 و 2، استدلال می نمود که با انطباق دیپارتمنت یک با دو، با تغییر در تولید دیپارتمنت یک، موجب میشود تا ظرفیت تولید کالاهای مصرفی نیز تغییر کند. سوئیزی باور داشت که سرعت رشد سرمایه گذاری در تولید کالاهای مصرفی که سبب افزایش تولید کالاهای مصرفی میگردد از سرعت افزایش حقوق کارگران بیشتر بوده و در نتیجه بین تولید و مصرف عمومی جامعه تفاوت فاحش ایجاد میگردد. بیست سال بعد سوئیزی و باران با انتشار کتاب "سرمایه انحصاری"، دیگر تحلیل خود را به دیپارتمنت دوم و تقاضای نامکفی کالاهای مصرفی محدود نکردند بلکه در راستای نظر مارکس، کنیز و کالاکی تحلیل و بررسی نمودند. آنها درین اثر تأکید بر این داشتند که سرمایه داری مدرن گرایش دارد تا مؤثریت تولیدی را در مقایسه با تقاضای داخلی افزایش دهد. از همینرو در غیاب عوامل بیرونی، سرمایه داری انحصاری عمیقتر و عمیقتر به رکود اقتصادی کشیده خواهد شد.

سوئیزی و کسان دیگر که به تیوری تقاضای ناکافی معتقدند به مارکس استناد میورزند. مارکس در جلد سوم سرمایه می نویسد: "آخرین علت همه بحرانهای واقعی همواره در فقر و مصرف محدود توده ها در مقایسه با گرایش سرمایه داری در رشد نیروهای تولیدی نهفته است، رشدی که تنها قدرت مطلق

مصرف تمامی جامعه می تواند محدودۀ آن باشد". اگر به این گفته مارکس دقت شود در می یابیم که این قطعه از مارکس جز توصیف یا بازگویی روابط سرمایه داری بطور کلی چیزی دیگری نیست و از منظر مارکس توضیح بحران اقتصادی سرمایه داری بدلیل فقدان تقاضای موثر، یک کلی گویی بیش نیست. چونکه مارکس در تحلیل سرمایه بروشنی توضیح داده است که مصرف محدود توده ها شرط لازم بازتولید و خودگستری سرمایه می باشد. مارکس در جلد دوم سرمایه واضح میسازد که تولید افراطی با قانون عام تولید سرمایه بستگی دارد و تا حدی تولید میشود که در ظرفیت نیروهای مولده باشد. یا عبارت دیگر سرمایه داری با مقدار معین سرمایه میخواهد حداکثر بهره برداری از نیروی کار را بدون توجه به بازار و نیاز به قدرت خرید آنرا انجام دهد.

مارکس به مسئله بحران که در پائینتر بیشتر به آن خواهیم پرداخت، قبل از همه در بخش تولید سرمایه داری توجه دارد و مارکس از آنجائیکه بخش تولیدی را جدا از پروسه گردش و بازار و یا امر تولید را مجزا از پروسه جذب آن نمیدید، بنابراین بخوبی میدانست که دشواری پروسه تولید ناگزیر در پروسه گردش و بازار خود را بشکل عدم توازن میان عرضه و تقاضا به نمایش میگذارد. هر بحران واقعی انباشت سرمایه در عین حال بحران جذب نیز می باشد و بنابراین هر بحران چهره خود را در پشت بازار می پوشاند و چنان مینماید که تولیدکنندگان پول کافی برای خرید را ندارند. از نظر مارکس تفاوت و اختلاف میان تولید مادی و ارزشی، پروسه انباشت را به مشکل مواجه میسازد و بحران عبارت است از تولید افراطی سرمایه غرض سودبخشی و یا تولید ناکافی ارزش اضافی در مقایسه با مقدار کل سرمایه موجود در عرصه تولید. "بنابراین تولید افراطی سرمایه، نه تولید کالاها منفرد، دلالت به انباشت افراطی سرمایه دارد، اگرچه تولید افراطی سرمایه همیشه شامل تولید افراطی کالاها میشود" (مارکس، سرمایه جلد سوم 1991). درینجا باید اضافه نمود که انباشت افراطی سرمایه موجب انباشت افراطی کالا میشود و برعکس آن صادق نیست. چنانچه میدانیم سرمایه داری آن شیوه تولید است که هدف و انگیزه تولید را نه نیازهای مادی انسان، یعنی تولید اجناس مصرفی بلکه سود تشکیل میدهد و تولید اجناس مصرفی تا زمانی انجام می پذیرد که در خدمت تامین سود و ارزش اضافی قرار داشته باشد.

کاهش نرخ سود یکی از نکات مهم است که مارکس با بسیاری از اقتصاددانان بورژوازی و از جمله کنیز اختلاف نظر دارد. مارکس برخلاف کنیز میل به مصرف propensity to consume یا انتظارات ذهنی expectation در باره سود احتمالی را عامل اصلی در سرمایه گذاری و رشد سرمایه نمیداند بلکه برعکس نرخ سود، بهره وری اجتماعی کار در رابطه با سرمایه موجود را مهم میداند. کنیز که بر اهمیت تقاضای موثر در امر گردش تاکید دارد، معتقد بود که افزایش "تقاضای موثر" و تلاش در جهت ایجاد انگیزه سرمایه گذاری فقط زمانی مفید است که به تجدید سرمایه بیانجامد. رشد عظیم اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم در نیمه دهه شصت میلادی به رکود گرانی و بحران اقتصادی بار دیگر اقتصاد سرمایه داری را فرا گرفت و راه‌های کینیزی هم نتوانست گره از مشکل بکشد. در نتیجه اعتبار تیوری تقاضای ناکافی در پیدایش بحران در میان مارکسیستها نیز تضعیف گردید و با بررسیها و تحلیل‌های جدید، تیوری افزایش ترکیب ارگانیک و کاهش نرخ سود بار دیگر بمثابة تیوری درست در زمینه بحران اقتصادی مطرح شد.

1.2 افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه و گرایش نزولی نرخ سود

مفاهیم ترکیب ارگانیک سرمایه و نرخ سود، از مفاهیم و مقوله‌های اندک که به بخش تولید تعلق می‌گیرد و مارکس طوریکه در فوق چندین جا تذکر رفت، علت اصلی بحران را نه در پروسه گردش بلکه در بخش تولید جستجو مینماید. مارکس معتقد بود که عمیق‌ترین شناخت سرمایه داری نه در عرصه گردش و بازار بلکه در عرصه تولید ممکن می‌باشد و چنانچه اینکار را با تحقیق در مورد ارزش نیروی کار در بخش تولید سرمایه داری آغاز نمود و بالاخره از راز انباشت، خودگستری سرمایه و استثمار نیروی کار و غیره پرده برداشت.

برای ادامه این بحث ابتدا لازم است کمی در مورد مفاهیم ترکیب ارگانیک سرمایه، نرخ سود صحبت شود. در ادامه خواهیم دید که افزایش ترکیب ارگانیک چرا اتفاق می‌افتد و رابطه افزایش ترکیب ارگانیک با کاهش نرخ سود در چیست؟ پس از آن است که به رابطه بحران و نرخ سود میرسیم. چون از نظر مارکس بحران سرمایه چیزی جز توقف انباشت نیست، توقف انباشت زمانی رخ میدهد که تولید از سود دهی لازم باز میماند.

طوری که میدانیم مارکس سرمایه را به دو بخش سرمایه ثابت و متغیر تقسیم مینماید. سرمایه ثابت شامل همه ابزار و وسائل میگردد که نیروی کار به کمک آن قادر به امر تولید اند. بخش متغیر شامل ارزش نیروی کار یا حقوق کارگران میشود و مارکس نیز دریافت که این تنها سرمایه متغیر است که منبع سود و انباشت است. یعنی سرمایه داران ارزش بیشتر از حقوق کارگران در پروسه تولید بدست می آورند و این ارزش که سرمایه مجانی تصاحب میکند ارزش اضافی است. بنابراین رشد و گسترش سرمایه تنها از طریق استثمار نیروی کار صورت می گیرد. درینجا برای تحلیل از مدل 2 ذیل استفاده میکنیم:

مدل دارای یک سکتور و با فونکشن یا تابع تولیدی (CES) Constant Elasticity of Substitution است که متغیرهای آن شامل شکل ترکم یافته aggregate سرمایه - کار و زمین می باشد. هر یک از متغیرها با افزایش فاکتور تکامل تکنیکی با نرخ متفاوت توأم است. عرضه کار با یک دستمزد تامین کننده نیازمندیهای لازم بی نهایت قابل ارجاع elastic می باشد. زمین و سرمایه متعلق به سرمایه دار است. اگر قابلیت ارجاعی تعویض میان سرمایه - کار و زمین کوچکتر از یک باشد، مدل یک سیر تاریخی را نشان میدهد. این مدل فاقد حالت دایمی یا ثابت Steady State در نظر گرفته شده است.

$$(2.2.1) \quad Y_t = F(K_t, A_t, L_t, M_t) \\ = y = [\alpha(K^\beta L^{1-\beta} e^{\gamma t}) + (1 - \alpha)(Me^{\sigma t})^{-\rho}]^{\frac{-1}{\rho}}$$

در معادله (2.2.1) Y تولید، K سرمایه، L نیروی کار و M زمین است. $\gamma > 0$ نرخ افزایش پیشرفت تکنیکی و نرخ رشد زمین $\delta \geq 0$ است. قابلیت

2 جهت معلومات بیشتر به نوشته Haward Petith تحت عنوان A

Foundation Model For Marxian Breakdown Theory... مراجعه

شود. <http://digital.csic.es/bitstream/10261/1866/1/51602.pdf>

ارجاعی تعویض elasticity of substitution بین تراکم سرمایه - کار و زمین $\sigma = \frac{1}{1+\rho}$ و $-1 < \rho \leq \infty$ فرض میشود.

دستمزد واقعی w و مقدار اجاره سرمایه r :

$$(2.2.2) \quad w = \frac{\partial Y}{\partial L}$$

$$(2.2.3) \quad r = \frac{\partial Y}{\partial K}$$

$$r = \left[\frac{\partial Y}{\partial M} + \dot{P} \right] / P \quad (2.2.4)$$

نرخ درآمد سرمایه گذاری بر زمین که جانب راست معادله (2.2.4) را شامل میشود مساوی با مبلغ اجاره سرمایه r می باشد. P و \dot{P} به ترتیب قیمت زمین و سود سرمایه را بیان میکنند.

$$R = \frac{Y + \dot{P}M - wL}{K + PM} \quad (2.2.5)$$

معادله (2.2.5) بیانگر نرخ سود است. درین مدل پس انداز تنها توسط سرمایه دار صورت می گیرد و پس انداز نامبرده معادل انباشت ثروت می باشد.

$$(2.2.6) \quad \dot{P}M + \dot{K} = Y + \dot{P}M - wL$$

معادله (2.2.6) را میتوان باین شکل نیز نوشت:

$$(2.2.6)' \quad \dot{K} = Y - wL$$

حال با تعریف نسبت سرمایه با دستمزد و نرخ استثمار $k = \frac{K}{wL}$ و $e = \frac{Y}{wL} - 1$ ، مدل ما به یک معادله دیفرینسیال K تبدیل میگردد. از آنجائیکه هم نیروی کار و هم تولید به سرمایه و زمان بستگی دارد، ما معادله (2.2.6) را میتوان بطور کلی چنین نوشت:

$$(2.2.7) \quad \dot{K} = f(K, t) \quad K(0) = K_0 > 0$$

K_0 بیانگر مقدار اولیه سرمایه است.

این مدل حالت پایدار و ثابت ندارد اما میتواند به یک حالت پایدار کاذب تقرب نماید. گام نخست برای درک این نکته که تراکم سرمایه - کار از زمین زودتر رشد مینماید، اساساً باید تضمین گردد که محصول خیلی اندک یا مارجینال کار ثابت است. برای اثبات آن ابتدا فرض مینمائیم که نرخ رشد کلی سرمایه - کار و زمین مساویست، $\hat{A} = \hat{\delta}$

(1) درینصورت $\hat{Y} = \delta$ و نیز متضمن اینست که $\hat{K} = \delta$ باشد، یعنی تغییرات فیصدی تولید عمومی و سرمایه یکسان باشد چون بخاطر ثابت ماندن نسبت پس انداز.

(2) بنابراین $\hat{L} = \delta - \frac{Y}{1-\beta}$ ، بیانگر اینست که کار باید بسیار به آهستگی رشد نماید تا پیشرفت تکنیکی را تلافی نماید.

(3) سپس رشد $\frac{K}{L}$ به اندازه $\frac{Y}{1-\beta}$ خواهد بود.

(4) سپس تولید مارجینال کار (رشد یک واحد از نیروی کار)، که متناسب به $\left(\frac{K}{L}\right)^\beta e^{\gamma t}$ می باشد به نرخ $\frac{Y}{1-\beta} > 0$ رشد مینماید که عملاً غیرممکن است.

(5) در نتیجه کار باید بیشتر از آنچه در (2) بیان داشتیم رشد نماید تا نسبت عمومی کار و سرمایه از زمین سریعتر رشد کند، یعنی $\dot{A} > \delta$.

باید بخاطر داشت که سود تنها به $\frac{K}{L}$ یا ترکیب فنی سرمایه (نسبت سرمایه ثابت بر سرمایه متغیر) بستگی دارد چونکه نسبت تولید مارجینال کار تنها به $\frac{K}{L}$ مربوط است و با افزایش ترکیب فنی و متناسب به آن ترکیب ارگانیک سرمایه نرخ سود کاهش می یابد.

ما میتوانیم این نتیجه با مشتق گرفتن نسبی معادله (2.2.5) بگونه ذیل بدست آوریم:

ما میتوانیم (2.2.5) را به این شکل بنویسیم:

$$(2.2.8) \quad R = \frac{\frac{Y}{L} + \frac{\dot{P}M}{L} - w}{\frac{K}{L} + \frac{PM}{L}}$$

$$(2.2.9) \quad \frac{\partial R}{\partial \frac{K}{L}} = \frac{-\frac{K}{L} \left(\frac{Y}{L} + \frac{\dot{P}M}{L} - w \right)}{\left(\frac{K}{L} + \frac{PM}{L} \right)^2} < 0$$

البته نباید فراموش کرد که این نتیجه را ما با پیشفرض ثابت گرفتن متغیرهای دیگر بدست میاوریم در حالیکه در واقعیت چنین نیست و از همینروست که عده از محققین گرایش نرخ نزولی سود و افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه را نه یک قانون عام بلکه قانون میداند که صحت آن به پیششرطهای معین و میکانیسم تولید بستگی دارد. در مدل بالا این نتیجه عمدتاً زمانی صحت دارد که قابلیت ارجاعی تعویض میان سرمایه - کار و زمین آسانتر باشد یعنی $\sigma < 1$. اما نتایج تحلیل با $\sigma > 1$ فرق مینماید. میکائیل هینریک Michael Heinrich در کتاب یک مقدمه بر سه جلد کاپیتال مارکس این گفته مارکس که گرایش نرخ نزولی سود که از ماهیت تولید سرمایه داری منشأ میگیرد، به نقد میکشد. هینریک بدرستی استدلال مینماید که اگر نرخ ارزش اضافی $\frac{S}{L}$ و ارزش ترکیب سرمایه $\frac{K}{L}$ هر دو تغییر نماید، نرخ سود زمانی کاهش می یابد که $1 + \frac{K}{L}$ سریعتر از $\frac{S}{L}$ افزایش یابد. اگر برعکس سرعت ازدیاد ارزش اضافی هر کارگر از ترکیب ارزشی سرمایه بیشتر باشد، نرخ سود بجای کاهش افزایش می یابد. بنابراین تنها افزایش $\frac{K}{L}$ برای کاهش نرخ سود کافی نیست بلکه باید دید که این افزایش با چه سرعت انجام می پذی

$$(2.2.10) \quad R = \frac{S}{K + L} = \frac{\frac{S}{L}}{\frac{K}{L} + 1}$$

با رشد تکنیکی سرمایه، افزایش سرمایه ثابت K نسبت به ارزش و مهارت نیروی کار AL یا Le^{yt} یعنی تغییر ترکیب فنی سرمایه، تغییر ارزش اضافه مطلق به ارزش اضافی نسبی (تغییر کاهش بخش لازم روزگار به افزایش بهره وری اجتماعی کار) یا ترکیب ارزشی سرمایه، منجر میگردد. ترکیب ارزشی که برپایه ترکیب فنی صورت پذیرد و هر دو در یک هماهنگی قرار داشته باشد، ترکیب ارگانیک سرمایه نامیده میشود. " بمنظور بیان این روابط متقابل، من

ترکیب ارزشی سرمایه را تا جائیکه با ترکیب فنی سرمایه تعیین می‌گردد و تغییرات آنرا منعکس می‌سازد، ترکیب ارگانیک سرمایه می نامم (مارکس سرمایه 1991). با رشد ترکیب ارگانیک سرمایه، پروسه تولید در برابر کاروا فعالیت تولیدی کارگران مانع ایجاد مینماید و با رشد کمی و کیفی سرمایه ثابت، کار و پروسه تولید بیش از پیش تحت سلطه سرمایه قرار می‌گیرد. سلطه سرمایه بر کار در واقعیت امر بمعنی سلطه کار عینیت یافته یا "کارمرده" بر کار زنده می باشد، مسئله ای که با کاربرد بیشتر ماشین در فرآیند تولید ظاهر می‌شود. با جاگزینی مستمر کار عینیت یافته بجای کار زنده بمعنی اینست که ترکیب فنی و ارگانیک سرمایه در پروسه تولید رشد مینماید، اما بعلت بهره وری کار سرعت ترکیب ارگانیک سرمایه به پایه سرعت ترکیب فنی آن نمی باشد.

افزایش ترکیب فنی سرمایه، رشد "کارمرده" بر کارزنده بوسیله ماشین، اگر از یکسو موجب پائین آمدن ارزش محصولات کار میگردد اما از سوی دیگر هزینه جاگزینی نیروی کار به ماشین کمتر می باشد. اگر ارزش سرمایه ثابت را در یک زمان معینی V_t^k و ارزش نیروی کار را در یک زمان معین V_t^l بنامیم، برای افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه باید رابطه زیر موجود باشد:

$$(2.2.11) \quad \Delta V^k = V_{t+1}^k - V_t^k < \Delta V^l = V_{t+1}^l - V_t^l$$

اگر رابطه (2.2.11) صادق نباشد، سرمایه دار علاقه و تمایلی به جاگزینی کار عینیت یافته بجای کار زنده ندارد و با صادق بودن این نامساوی است که رشد ترکیب ارگانیک سرمایه به یک ضرورت اجتناب ناپذیر برای سرمایه داری تبدیل میشود. حال اگر کل ثروت یک سرمایه دار را در یک زمان معین W_t بنامیم، ثروت نامبرده با تغییر زمان را در معادلات زیر خلاصه نمود:

$$(2.2.12) \quad W_t = V_t^k + V_t^l + R_t$$

$$(2.2.13) \quad W_{t+1} = V_{t+1}^k + V_{t+1}^l + R_{t+1}$$

حال اگر کل زمان کار و ارزش اضافی را ثابت فرض کنیم و یا در عمل ثابت بماند، یعنی $V_t^l + P_t = V_{t+1}^l + P_{t+1}$ و در عین حال ثروت بعدی یک سرمایه دار از ثروت امروزی اش بیشتر گردد، یعنی $W_{t+1} > W_t$ باشد، در آنصورت $\frac{V_{t+1}^k}{V_{t+1}^l} > \frac{V_t^k}{V_t^l}$ خواهد بود. این رابطه بیانگر اینست که افزایش ثروت با ترکیب فنی سرمایه همسوئی دارد. در صورت ثابت پنداشتن زمان کار و کمیت سود، افزایش ثروت در دوره بعدی از میکانیسم درونی پروسه تولید ناشی نمیشود و بنابراین منبع افزایش سرمایه خارج ازسیکل مورد نظر قرار دارد. اگر تعداد نیروی کار در جامعه را L فرض کنیم و تعداد زمان لازم را L_1 و تعداد زمان اضافی را L_2 بنامیم، ما میتوانیم بشکل ساده آنرا در معادله زیر خلاصه نمائیم:

$$(2.2.14) \quad L = L_1 + L_2$$

در صورت ثابت بودن L سرمایه دار ارزش اضافی را از طریق افزایش L_2 که معادل است با کاهش L_1 انجام میدهد. اگر سرمایه دار قادر به اجرای آن نشود و L_2 ثابت بماند، در آنصورت افزایش L میتواند در خدمت ازدیاد ارزش اضافی قرار گیرد. تضاد میان سرمایه و کار که خود را در پروسه تولید بشکل تضاد کار زنده و کارعینیت یافته به نمایش میگذارد، یکی از تضادهای مهم شیوه تولید سرمایه داری است و حل دیالکتیکی این تضاد از طریق بکاربرد ماشین بشکل سرمایه ثابت انجام می پذیرد. " بنابراین ماشین بمثابة کاملترین شکل سرمایه ثابت، سرمایه ثابت تاجانی که بتوان سرمایه را برای خود دانست، بمثابة کاملترین شکل سرمایه بطورعام نمایان میگردد" (مارکس سرمایه 1991). ماشین بمثابة کار تحقق یافته یا "کارمرده" در خود پروسه تولید در برابر کار زنده قرار میگیرد و برآن مسلط میگردد. بنابراین تکامل وسائل تولید به ماشین در نظام سرمایه داری نه یک تضاد بلکه واقعیت ضروری است که سرمایه داری بدون آن نمیتوانست عینیت و تکامل یابد. تکامل همه جانبه سرمایه داری اگر از سونی به تبدیل شدن وسائل تولید به سرمایه ثابت نیاز داشت و از سوی دیگر ارتقای سرمایه ثابت به ماشین بود. بدون تحقق یافتن شرط دوم بقا و تکامل سرمایه داری عملاً ناممکن میشد.

سرمایه یک پدیده و مفهوم متضادی است. سرمایه بمثابة فرایند ارزش برای رشد و افزایش خود، حد و مرزی نمیشناسد و میخواهد تا بی نهایت افزایش یابد اما از سوئی دیگر بدلیل وابستگی آن به نیروی کار که پایه و اساس رشد آنرا تشکیل میدهد، در چهارچوب معینی می تواند رشد نماید. سرمایه از یکسو با افزایش بهره وری کار و جاگزینی " کارمرده" با کار زنده میخواهد ازین وابستگی نجات یابد اما از جانب دیگر رشد و بقا آن و نیز پروسه تکاملی آن با افزایش نیروی کار و کالاشدن هرچه بیشتر نیروی کار گره خورده است. از همینروست که پروسه انباشت در عین حال پروسه پرولتاریزه شدن جامعه نیز است و همچنین بالارفتن ترکیب فنی سرمایه - جاگزینی کارعینیت یافته به کار زنده - به ایجاد و افزایش ارتش ذخیره کار منجر میگردد. بالارفتن ترکیب فنی و ترکیب ارگانیک سرمایه با ارتقای بهره وری کار ممکن میگردد و بهره وری کار از جانب دیگر موجب میشود تارزش مبادله کالا در مقایسه با ارزش استعمال آن تنزل یابد و در عین حال که تولیدات مصرفی از لحاظ کمی رو به افزایش است. رشد بهره وری کار تنها به پیامدهای که در فوق اشاره شد، محدود نمیگردد و رشد بهره وری کار موجب میشود تا ترکیب ارزشی سرمایه (جاگزینی ارزش اضافی نسبی بجای ارزش اضافی مطلق) از ترکیب فنی آهسته تر رشد نماید.

معادله (2.2.9) بطور فرمال تحلیل بالا را ثابت میسازد اما همانطوریکه در بالا متذکر شدیم این نتیجه زمانی صحت دارد که ما سایر متغیرها را ثابت فرض نمائیم و یا تنها به رشد ترکیب ارگانیک اکتفا ننموده بلکه سرعت افزایش را نیز در تحلیل خود مدنظر گیریم. سرمایه دار برای مقابله با این کاهش میکوشد با افزایش نرخ استثمار e ، سود لازم خود را تامین نماید. مارکس در سرمایه جلد سوم درینمورد گفته است که گرایش نرخ سود به کاهش با گرایش نرخ استثمار به افزایش پیوند خورده است. هم افزایش نرخ ارزش اضافی و هم کاهش نرخ سود اشکال مشخص اند که ازینطریق بهره وری رو به رشد کار در سرمایه بیان میگردد. مسئله قابل بحث درینجا اینست که آیا سرمایه داران قادرند کاهش نرخ سود را از طریق افزایش نرخ استثمار ویا نرخ ارزش اضافی جبران نمایند؟ پاسخ شخص مارکس به این پرسش منفی است. " جبران کاهش تعداد کارگران با افزایش استثمار دارای محدودیتهای علاج ناپذیر است. بدین علت گرچه ممکن است بتوان نرخ سود را کنترل نمود، اما

بهیچوجه نمیتوان مانع آن شد" (سرمایه جلد سوم ص 242). بهر اندازه که سرمایه داری تکامل مینماید و ترکیب ارگانیک سرمایه ارتقا می یابد و ما بیشتر به نهادهای تولیدی "سرمایه بر" Capital intensive سرو کار می یابیم، بهمان پیمانه کاهش ساعات کار لازم از طریق بهره وری کار دشوارتر میگردد.

ما میتوانیم با ضرب زدن w (ارزش نیروی یکساعته کار) به هر در طرف معادله (2.2.14) به رابطه زیر دست یابیم:

$$(2.2.15) \quad V^l + S = wL, \quad \text{جائیکه } V^l = wL_1 \text{ و } S = wL_2$$

معادله (2.2.15) با در نظر داشت $e = \frac{S}{V^l}$ میتوان بشکل ذیل نوشت:

$$(2.2.16) \quad \frac{S}{e} + S = wL$$

$$(2.2.17) \quad S \left(\frac{1}{e} + 1 \right) = wL$$

حال با ثابت فرض کردن wL معادله (2.2.17) را با توجه به تغییر زمان t دیفرینسیال میگیریم و رابطه زیر بدست میآید:

$$(2.2.18) \quad \frac{dS}{dt} \left(\frac{1}{e} + 1 \right) - \frac{S}{e^2} \cdot \frac{de}{dt} = 0$$

معادله (2.2.18) با کمی جابجائی متغیرها میتوان بشکل زیر نوشت:

$$(2.2.19) \quad \frac{1}{S} \cdot \frac{dS}{dt} = \frac{1}{(1+e)} \cdot \frac{1}{e} \cdot \frac{de}{dt}$$

معادله (2.2.19) بروشنی بیان مینماید که هر تغییری کوچک در S در جریان تغییرات زمانی مستلزم تغییرات بیشتر در e در همان مدت زمانی است. این معنی اینست که برای جبران و خنثی نمودن تغییر نرخ سود3 در یک واحد زمانی مستلزم تغییرات بیشتر نرخ استئثار می باشد. یا بعبارت دیگر معادله (2.2.19) ارزیابی مارکس را در مورد رابطه تغییرات نرخ ارزش اضافی و نرخ استئثار تصدیق مینماید. خلاصه پروسه انباشت به بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه، افزایش بهره وری کار و کاهش نسبی تعداد کارگران منجر میگردد. تغییرات که سرانجام علیرغم افزایش نرخ استئثار و ازدیاد کمیت ارزش اضافی به کاهش نرخ ارزش اضافی، خود را به نمایش میگذارد. اما تا زمانیکه کمیت سود در پروسه تولید در حدی است که بتواند کاهش نرخ سود و نرخ ارزش اضافی را جبران نماید، امر تولید بدون مشکلی ادامه می یابد و پروسه انباشت دچار اختلال و رکودی نمیگردد. سرمایه داران از عوامل متفاوت در افزایش سود و مقابله با کاهش نرخ سود مانند افزایش سود از طریق افزایش زمان کار اضافی، پائین آوردن حقوق واقعی کارگران و ارزان تهیه نمودن عناصر از سرمایه ثابت و غیره بهره می برند، اما عوامل نامبرده بالعموم جنبه موقتی دارند و دایما با محدودیتهای علاج ناپذیری همراست.

3 بعضا میان سود یا منفعت و ارزش اضافی تفاوت قائل نمیگردد و چنین تصور میگردد که این دو مفهوم برای پدیده واحدی کاربرد دارد، اما مسئله چنین نیست. سود یا منفعت سرمایه مجموع ارزش اضافی است که یک سرمایه دار از پروسه تولید بدست می آورد و ارزش اضافی بدست آمده با مجموع سرمایه بکار رفته اعم از سرمایه ثابت و سرمایه متغییر، در حالیکه ارزش اضافی همان ارزش است که سرمایه دار با بهره برداری از سرمایه متغییر یا نیروی کار بدست می آورد. با اینکه منبع اصلی اضافه ارزش نیروی کار است و با افزایش نرخ ارزش اضافی $\frac{S}{V}$ نرخ سود $\frac{S}{K+V}$ افزایش یابد اما نرخ سود تحت شرایط معین حتی با ثلثت ماندن و نزول نرخ ارزش اضافی میتواند رشد نماید.

زمانیکه روند تولید نتواند سود لازم ایجاد نماید و کاهش نرخ سود مانع این امر گردد، تولید سرمایه داری به انباشت افراطی مطلق می انجامد و در نتیجه پروسه انباشت دچار مانع شده و تولید سرمایه داری به رکود و بحران مواجه می شود. نظریه ارزش و انباشت مارکس مناسبترین تیوری است که میتواند بحران در تولید سرمایه داری را بر اساس میکانیسم درونی آن توضیح دهد.

با اینکه علت اصلی بحران سرمایه در عرصه تولید - کاهش نرخ سود و انباشت افراطی - رونما میگردد، مسئله که ریشه در شیوه تولید دارد، اما تبارزان را در بازار در عرصه فروش میتوان مشاهده نمود. تا اینجا در تحلیل ما مسئله فروش کالاهای تولیدی یا جذب آن مفروض بود. باین معنی که در جذب کالاهای تولید شده، مشکلی وجود نداشت و همه کالاهای تولیدی بدون هیچ مانعی به قیمت مناسب خود بفروش می رسید. اما حالا این فرض را کنار میگذاریم و مشکل جذب کالا در بازار را نیز در تحلیل مدنظر خود شامل میسازیم. زمانی که میدانییم بحرانها بشکل ناگهانی و وقفه ای صورت می پذیرد و همچنین بحرانهای اقتصادی در ایجاد شرایط تازه سودآور مهم است، در آنصورت مسئله رقابت در بازار اهمیت جدی کسب مینماید. کاهش نرخ سود و پائین آمدن ارزش اضافی نسبی، سرمایه داران را به تکاپوی بیشتر وامیدارد. هر سرمایه دار با کاهش هزینه تولید و عرضه نمودن محصولات تولید با قیمت نازل در رقابت با سرمایه داران دیگر رو میاورد. واضح است هر موسسه تولیدی که بتواند عین محصول را ارزاتر عرضه نماید، تقاضای بیشتری را بخود جلب مینماید. "کاهش نرخ سود در رابطه با انباشت الزاما موجب مبارزه رقابتی میگردد. جبران کاهش نرخ سود از طریق افزایش مقدار سود، تنها در مورد سرمایه اجتماعی کل و سرمایه داران بزرگ تثبیت شده مصداق دارد. سرمایه های اضافی تازه که مستقلا عمل میکند از چنین کیفیتی برای جبران سود برخوردار نیستند، می باید هنوز هم این شرایط را بدست آورد. بنابراین، این کاهش نرخ سود است که موجب مبارزه رقابت آمیز بین سرمایه داران میشود نه برعکس آن." (مارکس کاپیتال جلد سوم ۱۹۹۱)

رقابت در فروش کالاها در دوره بحران شدت می یابد و بحران اقتصادی اگر از یکسو پایان یکمرحله از انباشت به شمار میرود اما از سوی دیگر زمینه را برای یک مرحله بعدی انباشت فراهم میسازد. بحرانهای اقتصادی در واقعیت امر تضاد علاج ناپذیر سرمایه داری را به نمایش می نهد و شرایط را برای

تغییر آن فراهم میسازد. منظور ما از تغییر تنها تغییرات انقلابی که اساس سرمایه داری را برهم زند نیست، چونکه تغییرات انقلابی تنها در نتیجه بحرانهای اقتصادی پدید نمیگردد، بلکه به بحران سیاسی در رژیم سرمایه داری نیز مربوط است. بحران سیاسی و شرایط انقلابی زمانی رونما میگردد که آگاهی و آمادگی طبقه کارگر جهت براندازی مناسبات سرمایه داری و عاجزماندن طبقات حاکم در کنترل و اداره اوضاع فراهم گردد. درغیاب بحران سیاسی و شرایط انقلابی، تولید سرمایه داری پس از هر بحران به مرحله جدید از انباشت دست می یابد، مرحله که با حذف وسائل تولید کهنه و ناکارآمد و روشهای غیرمؤثر، سرمایه های ثابت مولدتری مورد استفاده و بهره برداری قرار می گیرد. سقوط دستمزدها و در بسا موارد افزایش ساعات کار در نتیجه بیکاری گسترده نیروی کار در دوره بحران، به بازدهی سرمایه و افزایش ارزش اضافی بعد از بحران میدان میدهد. به گفته مارکس سرمایه داری بعد از هر بحران با توان بیشتری به تولید و پروسه انباشت رو میاورد و در نتیجه بحران در پایان هر سیکل جدید رونق اقتصادی، شدیدتر و همه جانبه تر از پیش میگردد.

تا اینجا در مسئله بحران و بررسی آن، ما سرمایه را بطور کلی و مشخصا سرمایه صنعتی یا اقتصاد تولیدی را مورد بررسی ای مختصر قرار دادیم. نقش پول و سرمایه مالی در پروسه تولید، انباشت و جذب تولید و غیره در تحلیل ما غائب بودند، بررسی که نمیتواند واقعیت تولید سرمایه داری مدرن را توضیح دهد و حال با شامل نمودن پول و سرمایه مالی در تحلیل و موضوع مورد بحث ما، به بررسی و تحلیل واقعی تری از مسئله، نزدیک میگردیم.

2 سرمایه مالی و بحران

در فوق اشاره شد که وارد نمودن پول، کربدیت و کلا سرمایه مالی نه فقط ما را با واقعیت اقتصادی تولید سرمایه داری نزدیک مینماید، بلکه نقش پول و سرمایه مالی را در بحران از طریق تاثیرگذاری برمسائلی مانند انباشت سرمایه، کاهش سود و بالاخره ناموزونی در بازار کار و تولید روشن میسازد. نقش پول و سرمایه مالی در شیوه تولید سرمایه داری فراتر از نقش مبادله آن، یکی از مهمترین موضوعات اقتصادی است که تحلیل مارکسیستی را از تحلیل

ارتدوکسی نیوکلاسیک، متمایز میسازد. اقتصاد رسمی و مسلط سرمایه داری، نیوکلاسیک، پول و اندوخته های مالی را تنها وسیله مبادله میدانند و هیچگونه نقش خاصی برای آنها در زمینه تولید و انباشت قائل نیستند و همین خنثی پنداشتن پول و فرآوردهای مالی یکی از دلایلی است که اقتصاددانان رسمی از پیش بینی و تحلیل بحران مالی و اقتصادی ناتوان و عاجزند، و از سر ناچاری مجبورند

که

بحران مالی را به "قوسیه" 4 تشبیه نمایند. اگر برای اکثریت اقتصاد دانان رسمی بحران مالی دهه های اخیر "قوسیه" بنظر میرسد و یا بدون بررسی عمیق دلایل بحران تنها به مسائل سطحی بسنده مینمایند، اما برای اقتصاد دانان مارکسیست و بخش واقع بین تر اقتصاد دانان چپ بورژوائی از جمله نیوکنیزیان بحران مالی کاملاً یک پدیده معمول و ذاتی و یا "قوسفید" در اقتصاد سرمایه داری است.

2.1 سرمایه مالی و تولید

جان مینارد کنیز John Maynard Keynes انصافاً مهمترین اقتصاد دانان رسمی است که بعد از مارکس به نقش پول و مسئله مالی پرداخته و به نقش پول و سرمایه مالی در پروسه تولید و بحران در کتاب "تیوری عمومی اشتغال، بهره و پول" مورد تحلیل و بررسی قرار داده است. کنیز بحث خود را با انتقاد از اقتصاد نیو کلاسیک که نقش مالی را در اقتصاد خنثی میدانند، شروع کرد. به عقیده کنیز رونق و رکود یک پدیده ویژه در اقتصاد است که پول در آن نقش خنثی ندارد. کنیز اقتصاد را بطور کلی بدو دسته تقسیم مینماید: اقتصاد کوپراتیف یا اقتصاد پایاپای و اقتصاد شرکتی Entrepreneur که پول در آن نقش فراتر از وسیله مبادله را بعهده دارد. درینجاست که او به فرمول مارکس که در ذیل بیشتر توضیح میدهم، پول -

4 اصطلاح "قوسیه" black swan برای اولید بار در دوران بحران مالی

بزرگ دهه سی مورد استفاده قرار گرفت. این اصطلاح از عنوان کتاب نسیم

نیکلاس طالب گرفته شده است جائیکه "حادثه قوسیه" به وقوع تغییر بازی

اطلاق میگردد که هم بسیار نادر است و هم پیش بینی آن غیرممکن می باشد.

کالا - پول، اشاره مینماید. اما فرمول $C - M - C'$ یا کالا - پول - کالا، مارکس پروسه سرمایه گذاری را شامل نمیشود و مارکس این فرمول را برای توضیح اقتصادی بکار می برد که پول تنها نقش مبادله را بعهدہ دارد و بیشتر در مورد مصرف کنندگان جامعہ صادق می باشد. در فرمول کالا - پول کالا، معادلها یا ارزشهای برابر مورد مبادله قرار میگیرند یا بعبارت دیگر از لحاظ کمی بین کالای اولی و دومی تفاوت وجود ندارد یعنی $C = C'$ و تنها تفاوت که میان ایندو کالا وجود دارد اینست که از لحاظ کیفی ایندو کالا متفاوت می باشد، مثلا شخصی انگور میفروشد تا با پول آن نان بخرد و مشکل است شخصی را پیدا نمود که انگور بفروشد تا با پول بدست آمده باز انگور (البته با این پیشفرض که انگورها کاملا یکسان باشد) بخرد. درین معامله مفیدیت کالا برای شخص که در نقش فروشنده و خریدار ظاهر میشود، فرق مینماید. اما در مورد شرکتها و مؤسسات تولیدی سرمایه داری که هدف تولید و مبادله افزایش ثروت است مارکس رابطه زیر را صادق میداند: $M - C - M'$ یا پول - کالا - پول. درین فرمول برخلاف فرمول قبلی پول اولی و آخری از لحاظ کیفی هیچگونه تفاوت ندارد چون هر دو پول اند و تنها تفاوت آن از لحاظ کمی است و پول دومی از پول اولی بیشتر است، $M' > M$. و تا زمانیکه پول دومی از پول اولی بیشتر است سرمایه دار میخواهد به این معامله ادامه دهد، اما زمانیکه چنین نباشد و پول دومی برابر یا کوچکتر از پول اولی باشد، مبادله متوقف میگردد و چرخ اقتصاد از کار میماند و بحران فرا میرسد. درینجا ملاحظه میکنیم که نقش پول در مبادله اخیر تنها محدود به وسیله مبادله نمیشود، بلکه افزایش آن بمثابه حامل و سمبول ارزش فراوردهای تولیدی هدف مبادله است. پول اولی چیز دیگری جز سرمایه اولی یک سرمایه دار نیست که با آن وسائل تولید، مواد خام و نیروی کار میخرد و با براه انداختن تولید در پایان این مبادله، بعد از فروش محصولات تولیدی، به پول دست می یابد که از پول اولی بیشتر است.

این مارکس بود که راز افزایش پول دومی در مقایسه با پول اولی را فاش نمود. افزایشی که نه در جریان مبادله بلکه در پروسه تولید صورت می پذیرد و ارزش کالا در پروسه تولید افزایش می یابد. این فرمول را میتوان کمی با تفصیل به شکل زیر بیان نمود: $M' \rightarrow C' \dots P \dots C \rightarrow M$ و در پروسه

تولید سرمایه دار با استفاده از نیروی کار انسانی است که به کالای دست می یابد که از ارزش کالای اولی بیشتر است. سرمایه پولی و عملکرد آنرا میتوان در دیگرام زیر خلاصه کرد:

S_S : سهام دار

موقعیت سرمایه

C_{LM}^{MP}

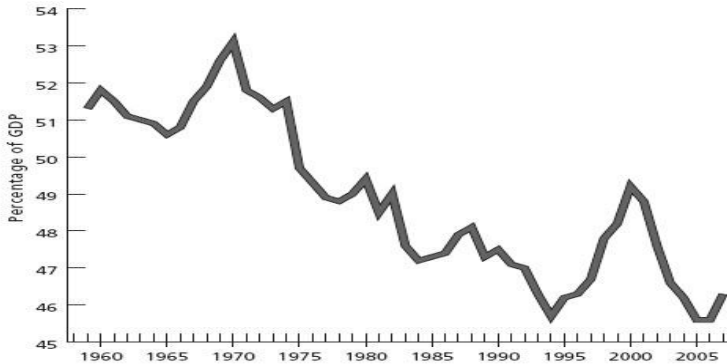
---- C'

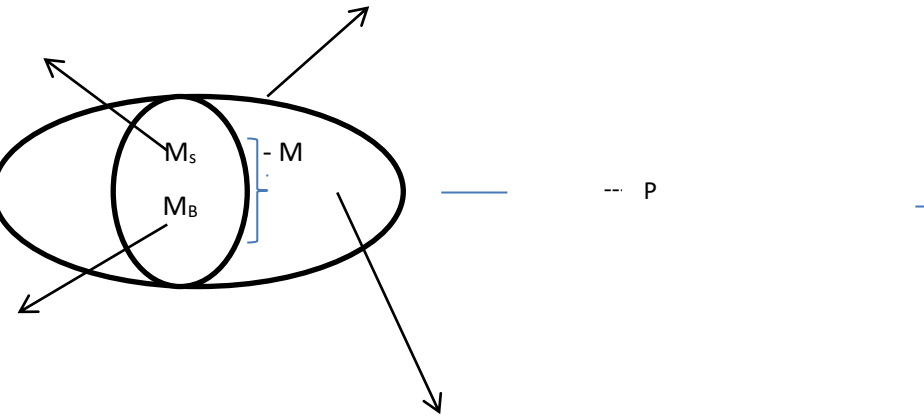
نیروی کار = LP

S_B : سرمایه دار پولی

وسائل تولید = MP

مینجر یا سرمایه دار مجری





شکل (3.1.1)

با آنکه کنیز در مورد تیوری ارزش اضافی مارکس چیزی نمی گوید و بمثابة یک اقتصاددان بورژوازی نمیتواند آنرا بپذیرد، اما بطور کلی تحلیل مارکس را می پذیرد که سرمایه دار برای این دست به سرمایه گذاری میزند که فکر میکند به پول بیشتری دست می یابد و هرگاه عکس آن را تصور نماید، حاضر نیست پول خود را بکار اندازد. خلاصه فرمول 'M-C-M' مارکس تنها نشاندهنده این نیست که سود و بهره مالی هدف تولید سرمایه داری است، بلکه این رابطه امکان بروز بحران اقتصادی بعلت قطع و توقف آن را نیز بیان میدارد. در مورد تاثیر پذیری کنیز از نظرات مارکس را میتوان از نامه وی به مک کراکین McCracken بتاريخ 31 اگست 1933 اشاره نمود که در آن از بابت فرستادن کتاب تیوری ارزش و سایکلهای بیزنس تشکر مینماید و می نویسد: "من آنرا بسیار جالب یافتم، مخصوصا قسمتهای مربوط به کارل مارکس، که من آنقدر آشنائی که باید می داشتم، نداشتم." (Foster & McChesney) (2012 سالها بعد زمانیکه پل سوئیزی به متون لکچرهای کنیز دقت میکند در

می یابد که وی در تیوری پول، سرمایه مالی و تولید بیش از هر اقتصاددان بورژوازی هم از لحاظ شیوه تفکر و هم از لحاظ اهمیت مسائل، به دیدگاههای مارکس توجه بیشتری داشته است.

مارکس موجودیت پول و مسئله مالی را هم در مورد تراکم و هم در زمینه تمرکز گرایی سرمایه ضروری میداند. تراکم سرمایه که در پروسه انباشت سرمایه اتفاق میافتد، پول و سرمایه مالی نقش محوری دارد و مسئله تمرکز گرایی پروسه ایست که در توزیع مجدد سرمایه میان سرمایه داران رخ میدهد که خود یک روند رقابتی است. برای باز توضیح سرمایه میان سرمایه داران به میکانیسم نیاز است و این میکانیسم پول اعتباری یا کریدت است که خود انتزاعی از نقش پول است. پول کریدت بمثابة میکانیسم تمرکز سرمایه ها عمل مینماید و شکل نهادی یا سازمانی آنرا در بانکداری و سرمایه مالی میتوان دید.

برای مارکس تحقق یافتن بحران یا بحران عدم توازن عرضه و تقاضا با مشخصات سیستم مالی اقتصاد در پیوند بوده و بطور ضروری نه فقط با پدیده کریدت یا اعتبار بلکه همچنین با کریدت اضافی رشد می یابد. مارکس اضافه مینماید که سرمایه به اقتصاد مالی یا اقتصاد پیشداورانه یا حدسی speculative گرایش دارد و میخواهد بشکل $M - M'$ تبدیل گردد، طوریکه پول مستقیماً به پول و بدون واسطه کالا صورت پذیرد. او اضافه نمود که در $M - M'$ رابطه سرمایه به حد اعظم ذهنی و شکل تقدسی خود دست می یابد. " تسلط پول و سرمایه پولی بر تولید، اقتصاد را وارد مرحله بی ثبات و پیشداورانه مینماید.

سوسومو هیداکا Susumu Hidaka یکی از مشهورترین اقتصاددانان جاپان به فرمول بندی $M - M'$ انتقاد می کند و معتقد است که سرمایه رباخوار از فرمول $M - B - M'$ پیروی مینماید. درین فرمول بندی B دلالت به برات یا صورتحساب است که سرمایه رباخوار *userer's capital* در قدم اول پول خود را به برات تبدیل میکند و بدینطریق حق مطالبه پول بیشتر را در مرحله بعدی بدست می آورد. مارکس خود به نقش برات آگاه بود و درینمورد می نویسد: "سرمایه وام دایماً بشکل پول و بعدتر بشکل مطالبه پول وجود داشته است" (Marx(1991) p. 641-42). سرمایه بانکی که در واقعیت

امر یک شکل دیگر از سرمایه رباخوار است، از میکانیسم 5 مشابه برخوردار است و تنها سپرده یا deposit نیز شامل میگردد و نمونه زیر را بخود میگیرد: $-D - M - B - M' - -D'$

مارکس سرمایه را از لحاظ فرم بدو دسته تقسیم مینماید: سرمایه واقعی *real Capital* که شامل وسائل تولید، موادخام و نیروی کار میشود و سرمایه مجازی *fictitious Capital* که در برگیرنده سرمایه پولی یا مالی میشود. غلبه دومی بر اولی برخلاف حبابها یا جوشش مالی کوتاه مدت نبوده بلکه در طی یک روند طولانی شکل می پذیرد. سلطه سرمایه مالی بر اقتصاد که از آن بعنوان "مالی شدن اقتصاد" *financialization* نام می برند، اقتصاد سرمایه داری را وارد مرحله پیچیده تر و بی ثبات تری میسازد. بنظر پل سوئیزی درک این رابطه معکوس بین سرمایه مالی و واقعی کلید درک ترندهای جدید اقتصاد جهانی است.

2.2 حباب یا بوبل شدن دارائیا

حبابها و بحران مالی مفاهیم است که درمورد بحرانهای مالی دهه های اخیر، بعد از آنکه اقتصاد سرمایه داری وارد مرحله جدید یا "مالی شدن" خود شده است، کاربرد بیشتر پیدا نموده است. به عقیده فرانکن آلن و دوگلاس گال از صاحب نظران اقتصادی که حبابها و بحران دهه های قبلی را مورد بررسی قرار داده اند، معتقدند که جوشش یا حبابی شدن قیمت دارایی شامل سه مرحله است. مرحله اول شامل لیبرالیزه شدن مالی میشود و درین مرحله بانکها و موسسات مالی وام دادن را افزایش میدهند و سیستم کرایت یا اعتبار مالی گسترش می یابد در نتیجه قیمت دارائیا *Asset* صعود میکند. در مرحله دوم

5 جهت معلومات بیشتر مراجعه نمائید:

The circuit of bank capital and the possibility of crisis: from the perspective of Marxian Economic theory

<http://www.hetecon.net/documents/ConferencePapers/201>

ONon-Refereed/Satoh.pdf

حبابها در مدت کوتاهی می‌ترکند و قیمت‌های داراییها سقوط مینماید. مرحله‌سومی زمانبست که موسسات تولیدی و اجنتهای دیگر قادر نیستند بدهی‌های خود ناشی از خرید داراییها که با قیمت‌گراف خریده‌اند، پس دهند. دشواریهای عدم پرداخت بدهی‌ها با بحران بانکداری و ارزش خارجی همراه شده و بر اقتصاد واقعی و غیرمالی اثر می‌گذارند و آنرا با مشکل جدی مواجه می‌سازد که سالها دوام می‌یابد. آنها با مراجعه با تجارب مشخص درین زمینه از جمله بحران اقتصادی جاپان در دهه‌های هشتاد و نود و بحرانهای مشابه در کشورهای شمال اروپا مانند ناروی، سویدن و فنلند در دهه هشتاد اشاره مینمایند و با ارائه آمار، سه مرحله نامبرده را در پیدایش و رشد بحران مالی و اقتصادی نشان میدهند.

اصطلاح بوبل به قیمت‌های نامناسب داراییهای مالی و واقعی اطلاق میشود. روشن است که هر قیمت نامناسب بمعنی بوبل یا حبابی شدن نیست و بوبل به آن دسته از قیمت‌های نامناسب گفته میشود که قیمت دارائی به تناسب قیمت واقعی که اساسا معادل هزینه تولید یک محصول است، افزایش می‌یابد و سرمایه‌گذاران به این منظور آنرا می‌خرند که تصور مینمایند که آنرا میتوانند به قیمت بالاتر به سرمایه‌گذار دیگر در آینده بفروشند. کینیز نیز در تیوری عمومی خود بین دو تیپ سرمایه‌گذار فرق می‌گذارد: سرمایه‌گذار که دارائی را براساس ارزش بنیادی اش می‌خرد و سرمایه‌گذار که دارائی را بر مبنای فروش مجدد آن می‌خرند و در مورد بوبل شدن دارائیها، سرمایه‌گذاران تیپ دومی نقش اساسی دارند.

نایک بیمس Nick Beams در مقاله "یک تحلیل مارکسیستی بحران جهانی اقتصاد" در دوران گلوبالیسیون به عامل جهانی تاکید میکند و بویژه به نقش چین در حبابی شدن قیمت دارائیها به بروز بحران اخیر در امریکا و غرب بطور کلی در کنار عوامل دیگر اشاره مینماید. پیوستن چین به اقتصاد سرمایه‌داری جهانی با طبقه کارگر چند صد ملیونی، نقطه عطف مهم در شیوه انباشت براساس سرمایه مالی را ممکن نمود. باز شدن دروازه‌های اقتصادی چین بر روی غرب با هزینه کارگر یک سی ام $\frac{1}{30}$ هزینه کارگر در امریکا و دیگر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، شالوده‌ای را برای توسعه کمی هنگفتی ارزش اضافی از طبقه کارگر فراهم نمود. چنانچه پیتر ماندلسن Peter

Mandelson کمشنر اروپایی در یک سخنرانی در مورد مزایای گلوبالیزاسیون اظهار نموده بود که یک کارخانه چین یکدستگاه آی پت ipat را بقیمت 4 دالر تولید میکند که همین دستگاه در امریکا بقیمت ۲۹۰ دالر بفروش میرسد. آقای ماندلسن یک نکته را روشن میسازد و آن این است که ارزش اضافی که توسط کارگران چینی تولید میگردد، سپس در بخشهای دیگر سرمایه بشکل فیس اجاره و اجاره فروش و بهره بانکها و مؤسسات مالی و غیره تقسیم میگردد.

روابط اقتصادی امریکا با چین شکلی از حلقه مقدس اقتصادی را شکل داده است. کالای ارزان چینی، نرخ تورم اقتصادی را در امریکا پائین نگهداشته و به بانک مرکزی امریکا فرصت داده است تا نرخ بهره بانکی را پائین نگهدارد و بدون اینکه نگران بالا رفتن قیمتها و حقوق کارگران و کارمندان باشد. کریدت ارزان به بوبله شدن قیمت دارائیهای متعدد مانند سهام مارکیت، شرکتیهای انترنیتی و مسکنهای رهاپشی منجر گردد. حصول ساده بدهی های مالی به مصرف کنندگان امریکائی فرصت میدهد تا سطح مصرف را بدون افزایش حقوق واقعی شان کماکان حفظ نمایند. در ضمن دولت چین برای پائین نگذاشتن نرخ مبادله یوان به دالر، سود حاصله از تجارت خود را در امریکا سرمایه گذاری نموده اند که این مسئله بنوبه خود نرخ بهره را پائین نگه میدارد و دسترسی به کریدت ارزان را ممکن میسازد. گراف (3.2.1) در ذیل سیر پرداخت حقوق واقعی همچون درصدی تولید ناخالص ملی GDP نشان میدهد.

Sources: Economic Report of the President, 2008, Table B-1 (GDP), Tabе B-29—Sources of personal income, (1959-200).

بوبل های مالی اشکال متفاوت دارند و یکی از آن بوبل منطقی بدون اصطکاک است که سرمایه گذار میخواهد دارائی حبابی شده یا دارائی با قیمت نامناسب بالا را همچنان حفظ نماید چون معتقد است که قیمت آن بازهم در آینده افزایش خواهد یافت. یک بوبل میتوا... آید، چونکه انتظار میرود که قیمت آن در آینده افزایش گراف (3.2.1) مانیکه که بوبل بترکد. قیمت

امروزی بویل که جز تخفیف قیمت متوقع آن در آینده و ارزش سود سهام چیزی بیشتر نیست میتوان بشکل زیر فرموله نمود:

$$(3.2.1) \quad P_t = E_t \left[\frac{P_{t+1} + d_{t+1}}{1 + r_{t+1}} \right]$$

در فرمول (3.2.1) قیمت بویل در شرایط حاضر است، E_t انتظار منطقی در شرایط فعلی و P_{t+1} قیمت دارایی بویل شده در مرحله بعدی می باشد. d و r به ترتیب سود سهام و درآمد خالص را میرساند. اگر (3.2.1) کمی بیشتر انکشاف دهیم به فرمول ذیل دست می یابیم:

$$(3.2.2) \quad P_t = E_t \left[\sum_{\tau=1}^{T-t} \frac{1}{(1+r)^\tau} d_{t+\tau} \right] + E_t \left[\frac{1}{(1+r)^{T-t}} P_T \right]$$

زمانیکه T بسیار بزرگ شود، بخش دومی (3.2.2) بطرف صفر میرود و قیمت دارایی معادل ارزش واقعی آن میشود. $P_t = V_t$ اما در صورتیکه دارایی دچار بویل گردد ما رابطه زیر را خواهیم داشت:

$$(3.2.3) \quad P_t = V_t + b_t$$

در معادله (3.2.3)، b_t وجود بویل در پروسه رشد قیمت دارایی (*Asset*) را بیان میدارد که بویل خود نیز به نرخ r رشد مینماید.

$$(3.2.4) \quad b_t = E_t \left[\frac{1}{(1+r)} b_{(t+1)} \right]$$

مطابق مدل بویل منطقی از بلانچارد و واتسن (1982) یک بویل با احتمال π میتواند به بقای خود ادامه دهد و به احتمال $(1 - \pi)$ خواهد ترکیب. تا زمانیکه بویل باقیست، بشکل انفجاری به رشد خود ادامه خواهد داد.

کامینسکی و قینهارد (1996، 1999) بحران را در بیست کشور بشمول کشورهای صنعتی و 15 کشورهای تازه صنعتی یا باصطلاح اقتصاد ایمرجنسی مورد مطالعه قرار میدهند. آنها دریافتند که علت مشترک تقریباً همه بحرانها لیبرالیزه شدن سرمایه مالی و گسترش قابل توجه سیستم وامدهی یا کریدیت بوده است. در نتیجه بطور متوسط قیمت دارائیهها تا 40% افزایش یافتند و با ترکیب حسابها مارکیت سهام و دارائیهها نیز سقوط کرد. با اینکه اقتصاددانان رسمی به توضیح چگونگی بحران می پردازند اما از دادن پاسخ پایه ای به مسئله و علت روآوردن اقتصاد به بخش مالی و لیبرالیزه شدن سرمایه مالی احتراز میورزند. پائین آمدن نرخ سود در بخش تولید صنعتی یکی از دلایل روآوردن سرمایه مالی به بخشهای دیگر اقتصاد است.

2.3 مالی شدن و بحران اقتصادی

اقتصاددانان نیوکلاسیک که هنوز به تفکیک کامل پول و سرمایه مالی با سرمایه صنعتی باور دارند، اولاً نقش سرمایه مالی در بروز بحران را به یک پدیده تصادفی یا آنچه در بالا متذکر شدیم آنرا به "قوس سیاه" تشبیه مینمایند و یا از بررسی علل واقعی آن اجتناب میورزند. اما کم نیستند اقتصاددانان که بحران مالی که طی چند دهه اخیر در نقاط مختلف جهان بوقوع پیوسته و که نمونه های تازه آنرا در ایالات متحده و اروپا میتوان دید، را نه یک پدیده نادر بلکه یک پدیده معمول و ذاتی سرمایه داری بازار آزاد و "مالی شده" میدانند. مینسکی یکی ازین تیوریسنها است که با مدل نظریه های بی ثباتی مالی، کوشیده است که پرده از دینامیسم این بی ثباتی بردارد.

کینیز یکی از آن اقتصاددانان است که برعکس مینسکی میخواست بی ثباتی مالی و مالی شدن اقتصاد را در طی یکمدت طولانی تری توضیح و تحلیل نماید. بعقیده کینیز، گرایش اقتصاد به رکود و در جازده گی و پیش بینی سود نازل از سرمایه گذاری جدید در یک اقتصاد پیشرفته و سرمایه بر، به افزایش

نقش و نفوذ پول و سرمایه مالی کمک مینماید. از آنجائیکه در چنین اقتصاد تراکم و انباشت سرمایه بالاست، تمایل به سرمایه گذاری بیشتر تا زمانیکه نرخ بهره مالی بطور چشمگیر پائین نیاید، ناچیز است. مسئله ایکه به بی اطمینانی اقتصادی دامن میزند و شرایط را برای رشد عظیم تمایل به قابلیت تبدیل شدن سریع دارائی به پول را افزایش میدهد. به عقیده کینیز پیشداوری و حدس مالی همچون آلترناتیف شکل گیری سرمایه، مشکلات را برای اقتصاد فراهم میسازد که بیکاری، رکود و رشد نازل اقتصادی مشخصات اصلی آنست.

کینیز موفق نشد که سیاست دراز مدت اقتصادی خود را درین زمینه تدوین نماید و کسان دیگر درین راستا کار نمودند و به تکامل این تیوری همت گماردند و از جمله کسانیکه درین راستا کار کردند، میتوان از الوین هانسن، جوزف ستیندل، میکائیل کالاکسی، پل باران و پل سوئیزی نام برد. در مورد تیوری رکود اقتصادی مبتنی بر اندیشه های مارکس و کینیز، دو جناح بوجود آمد. هانسن بررسیهای خود را حول این پرسش متمرکز نمود که چرا با وجود ظرفیتهای استفاده نشده در اقتصاد صنعتی و پیشرفته، سرمایه گذاری رو به کاهش است. سوئیزی و باران در مورد سرمایه انحصاری به تحقیق پرداختند که چگونه گرایش حاکم به ارزش اضافی بیشتر در موسسات بزرگ به امر تولید تاثیر منفی بجا میگذارد. بسیاری از آنها معتقدند که رشد معینی اقتصادی که درین دوره اتفاق افتاده است از منطق درونی سرمایه داری موجود منشا نمیگیرد بلکه علت در خارج از سیستم قرار داشته و بر آن عمل کرده است. درین مورد به تولید و فروش اسلحه، اعلانات تجارتي و "اتومبلیزه شدن" زندگی اشاره میکنند.

در دو دهه اخیر نفوذ بانکداران خصوصی، اجاره دهندگان و دیگر گروههای سرمایه مالی در اقتصاد ملی و جهانی بطور چشمگیر افزایش یافته است. همزمان با نفوذ اقتصادی و اجتماعی این بخش از سرمایه، سهم و نقش آنها در سیاست و تعیین سیاستهای اقتصادی نیز ارتقا یافته است. این گرایش جدید در اقتصاد و سیاست را نیولیبرالیسم میگویند و نیولیبرالیسم بیان ایدئولوژیک حاکمیت سیاسی و منافع مالی در ساختار سیاسی است (Dumenil and Levy 2001). دولت، بانکهای مرکزی و سیاستگذاران سیاست را دنبال میکنند که نقش و مداخله دولت را در اقتصاد به حداقل برسانند. خصوصی سازی صنعت، لیبرالیزه نمودن بازارهای مالی و کار در اولویتهای

نیولبرهاست و بانک مرکزی مستقل که هدف آن کنترل تورم پولی می باشد. با مالی شدن اقتصاد و حاکمیت رژیمهای نیولبرالی، بدهی های سکتورهای اقتصادی و خانواده ها بطور چشمگیر افزایش یافته است. "مالی شدن" اقتصاد در برگرنده پنج مشخصه اصلی می باشد: اول افزایش سهم سود مالی در مجموع سود سرمایه، دو افزایش قرض در مقایسه با تولید ناخالص ملی GDP، سه رشد فینانس(مالی)6، بیمه و املاک، چهار بهره برداری از وسائل مالی عجیب و غیرشفاف و پنج توسعه نقش حسابهای مالی. بطور مثال در ایالات متحده آمریکا، بخش مالی که شامل فینانس، بیمه و املاک میگردد، در سال 1957 تنها 13 درصد تولید ناخالص ملی و بخش تولیدات صنعتی 27 درصد تولید ناخالص را تشکیل میداد اما در سال 2008 این تناسب کاملاً بعکس خود تبدیل گردید، چنانچه، سهم صنعت به 12 درصد تنزل یافت و بخش مالی به 20 درصد افزایش یافت.

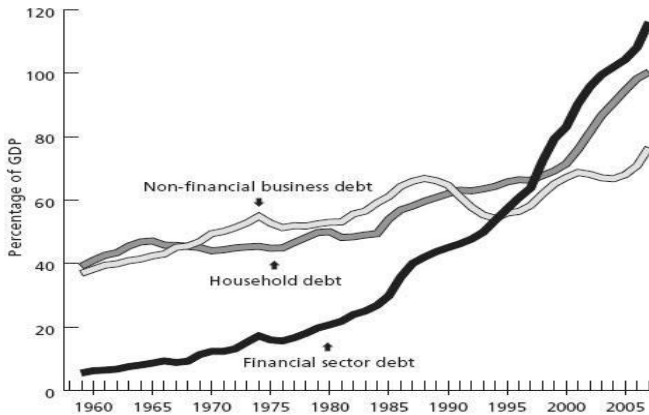
جدول زیر انباشت بدهی های سکتور مالی و غیرمالی را در اقتصاد ایالات متحده آمریکا در طول چهاردهه از دهه شصت تا بروز بحران مالی در 2008 نشان میدهد.

6 مفهوم مالی بویژه سرمایه مالی با مفهوم سرمایه پولی مترادف هم در این نوشته بکار رفته است. تعریف مختصر سرمایه مالی Financial capital که در کتاب "امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" از لنین در بخش سرمایه مالی و الیگارش می آمده است، قدری ناروشن است و سرمایه مالی به سرمایه پولی اطلاق میگردد که در بخش صنعت انتقال یابد. در آثار اقتصاددانان دیگر سرمایه مالی و پولی مترادف هم بکار رفته است و سرمایه پولی یا پول به مفهوم عام تر آن که عمدتاً بیانگر ارزش و گردش آن می باشد، مورد استفاده قرار گرفته است.

	GDP	Total debt	Debt by sector			
			Household	Financial firms	Non-financial business	Government (local, state, & federal)
1970	1.0	1.5	0.5	0.1	0.5	0.4
1980	2.7	4.5	1.4	0.6	1.5	1.1
1990	5.8	13.5	3.6	2.6	3.7	3.5
2000	9.8	26.3	7.0	8.1	6.6	4.6
2007	13.8	47.7	13.8	16.0	10.6	7.3

جدول (2.4.1)

یکی از شاخص های مالی شدن **financialization** اقتصاد، چنانچه اشاره شد، اینست که بدهی انباشته شده به نسبت درصد تولید ناخالص ملی بیش از همه در بخش فینانس افزایش می یابد. گراف (2.4.1) در زیر این ترند بین سالهای 1960 تا 2005 را نشان میدهد و دیده میشود که میران رشد انباشت بدهی ها از نیمه دهه هشتاد تشدید می یابد و در اوائل سالهای 2000 بطور بی سابقه افزایش می یابد. علت اصلی ترند نامبرده رشد عظیم سود سرمایه مالی است که امر مالی شدن هرچه بیشتر اقتصاد سرعت می بخشد



با توضیحاتی که تا اینجا در مورد نقش پول و سرمایه مالی در ایجاد بحران و رکود اقتصادی ارائه شد، ما را به بررسی مشخصتر و سیستماتیک تر مسئله نزدیک میسازد. پرسشی که قبل از همه در ذهن میرسد اینست که میکانیسم و کانال تاثیر گذاری سرمایه مالی بر بی ثباتی سرمایه چیست؟ طوریکه میدانیم اقتصاد سرمایه داری با سرمایه درازمدت و پروسه پیچیده مالی همراه می باشد. انباشت سرمایه به تنظیم معاهدات مالی میان سرمایه های مالی و صنعتی امکان پذیر میگردد و جهت درک آن ناگزیریم که رابطه میان تصمیم سرمایه گذاری، فراهم نمودن سرمایه پولی آن، سود پیش بینی شده و تقسیم آنرا و تاثرات آنرا بر بی ثباتی اقتصادی و بروز بحران مورد مطالعه قرار دهیم. مدل بهبود یافته میکائل کالاکي Kalecki در زمینه تعیین سود و درآمد میان سرمایه مالی و صنعتی، ما را در تحلیل سیستماتیک بی ثباتی و بحران اقتصادی کمک مینماید.

2.4 بحران اقتصادی و مدل تعیین سود کالاکی

میکائیل کالاکی Kalecki برای توزیع سود بین سرمایه داران صنعتی و مالی یک مدل ساده ارائه کرده است که مشتمل از سه طبقه می باشد. در مدل کالاکی دولت و فاکتورهای بیرونی از جمله تجارت خارجی وجود ندارد و بدین طریق این مدل عمدتاً اقتصاد را یک اقتصاد بسته فرض میکند. این پیشفرضها با آنکه کاملاً با واقعیت انطباق ندارد اما بدون از دست دادن موضوعیت بحث، تحلیل و بررسی را قدری آسانتر میسازد. این مدل "سه طبقه ای" در برگرفته سرمایه دار صنعتی، سرمایه دار مالی و کارگران است. این مدل با مدل تیوری عمومی کینیز شباهت دارد و میکانیسم درونی بی ثباتی را نشان میدهد.

$$(3.3.1) \quad Y = \pi_{in} + \pi_f + Y_w = \pi_t + Y_w$$

$$(3.3.2) \quad \pi_t = Y - Y_w$$

$$(3.3.3) \quad \pi_{in} = \pi_t - \pi_f$$

Y

درآمد یا تولید ملی، π_{in} سود سرمایه داران صنعتی، π_f سود و یا درآمد سرمایه داران مالی، π_t سود عمومی طبقه سرمایه دار و Y_w درآمد طبقه کارگر است. در ادامه مدل در زیر، مصارف و سرمایه گذاری نیز شامل میگردد

$$(3.3.4) \quad \pi_{in} + \pi_f + Y_w = I + C_{in} + C_f + C_w$$

کالاکی درین مدل درآمد کارگران را معادل مصارف شان قرار میدهد، یعنی کارگران پس انداز ندارند.

$$(3.3.5) \quad \pi_{in} + \pi_f = I + C_{in} + C_f$$

در معادلات (3.3.4) و (3.3.5)، I سرمایه گذاری و C_{in} ، C_f و C_w به ترتیب مصرف سرمایه داران صنعتی، مالی و کارگران را شامل میشود. معادلات (3.3.4) و (3.3.5) نقش مهم درآمد و عملکرد سرمایه مالی را در توزیع درآمد و سود کلی نشان میدهد.

حال اگر بجای این مدل "سه طبقه" مدل دو طبقه ای می‌داشتیم، در آن صورت به درآمد و هزینه سرمایه داران بمثابه یک طبقه نگاه میکردیم و کل پس انداز طبقه سرمایه دار در شرایط عادی می‌توانست دوباره سرمایه گذاری شود و در نتیجه اقتصاد در حالت تعادل قرار میگرفت، عدم تعادل و بی ثباتی پیش نمی‌آمد، نتیجه که از مدل تیوری عمومی کینز بدست می‌آید. با جداسازی سرمایه صنعتی و مالی، مسئله تصمیم‌گیری در مورد بکاربردن پس اندازها و سرمایه گذاری به مسئله پیچیده تبدیل میگردد. همین مسئله فاکتور بی ثباتی اقتصادی است، چونکه ثبات اقتصادی قویا به تصمیم سرمایه داران صنعتی و مالی در مورد چگونگی بکاربردن پس اندازهای شان، مقدار سرمایه گذاری و غیره میشود. ناروشنی درین مورد که خود تابع منافع، عادات و روانشناسی فردی سرمایه داران میشود، زمینه بی اطمینانی را در اقتصاد فراهم میسازد. مسئله عدم اطمینان یا تردید که کینز به آن اشاره مینماید، اقتصاد را بیشتر به بی ثباتی سوق میدهد.

بر اساس این مدل سرمایه داران صنعتی بخش از درآمد را مالک اند و لهذا میتوانند بر بخشی از سرمایه گذاری کنترل داشته باشند. مطابق تیوری اقتصاد ماکرو، تعادل و ثبات زمانی در اقتصاد بوجود میاید که کل پس انداز طبقه سرمایه دار صرف سرمایه گذاری شود و ما معادل زیر را داشته باشیم:

$$(3.3.6) \quad S_{in} + S_f = I$$

در معادله (3.3.6)، S_{in} و S_f به ترتیب بمعنی پس انداز سرمایه داران صنعتی و سرمایه داران مالی است.

سرمایه داران مالی زمانی مطابق معادله (3.3.6) عمل میکنند که منافع خود را در آن ببینند و در غیر آن در بازار آزاد با عدم اطمینان در بازدهی سرمایه گذاری حاضر نیستند، پس انداز خود را در اختیار سرمایه دار صنعتی برای سرمایه گذاری قرار دهد. در اقتصاد بازار آزاد هیچ میکانیسم وجود ندارد که سرمایه مالی را وادارد تا همه پس انداز خود را در تولید سرمایه گذاری نماید. در صورتیکه سرمایه دار مالی پس انداز خود را در اختیار سرمایه صنعتی برای سرمایه گذاری مجدد قرار ندهد، معادلات (3.3.4) و (3.3.5) به شکل ذیل در می آید:

$$(3.3.7) \quad \pi_{in} + \pi_f + Y_w = I_{in} + C_{in} + C_f + C_w + S_f$$

$$(3.3.8) \quad \pi_{in} + \pi_f = I_{in} + C_{in} + C_f + S_f$$

در این دو معادله S_f سمبول پس انداز سرمایه داران مالی است. اما اگر معادلات اخیر طوری تنظیم گردد که همه درآمدها را در برابر هزینه ها بشمول سرمایه گذاری قرار دهیم و نیز پس انداز سرمایه مالی را که در پروسه تولید بکار نمیروند از معادلات حذف نمائیم به نا معادلات زیر دست می یابیم:

$$(3.3.7)' \quad \pi_{in} + \pi_f + Y_w > I_{in} + C_{in} + C_f + C_w$$

$$(3.3.8)' \quad \pi_{in} + \pi_f > I_{in} + C_{in} + C_f$$

نامعادلات اخیر در واقع بیانگر عدم توازن، بی ثباتی و بحران در اقتصاد است که در نتیجه عدم سرمایه گذاری پس انداز سرمایه مالی بوجود می آید. درینجا بروشنی می بینیم زمانیکه سرمایه داران صنعتی و مالی جداگانه در مورد پس اندازها و سرمایه گذاری جداگانه تصمیم بگیرند، بی ثباتی و بی اطمینانی در اقتصاد وارد میشود و اقتصاد بالقوه برای عدم توازن و بحران آماده است. علاوه ما می بینیم که عامل بی ثباتی در نظام سرمایه داری در بطن آن وجود دارد و از یک میکانیسم درونی برخوردار است. گرچه کینیز در مدل تیوری

عمومی خود توضیح میدهد که سرمایه صنعتی بدلیل بی اطمینانی بازار حاضر نیست تمام پس انداز خود را در تولید سرمایه گذاری نماید و نتیجتاً عدم توازن و بی ثباتی در اقتصاد بوجود می آید. اما طوریکه می بینیم مدل "سه طبقه" کالاکمی میکانیسم درونی بی ثباتی در اقتصاد کاپیتالیستی دقیقتر و عمیقتر توضیح میدهد. درین مدل عدم توازن اقتصادی خود را بالاخره بشکل تقاضای ناکافی و تولید نامتوازن نشان میدهد اما همانطوریکه بیان شد بحران و عدم توازن اقتصاد ریشه در میزان سود و توزیع آن میان سرمایه صنعتی و مالی دارد.

معادلات (3.3.7) و (3.3.8) نقش و اهمیت سرمایه مالی و سود آنرا در ایجاد ثبات و بی ثباتی بیان داشت و حالا نقش سود مالی را در تعیین قیمت که شاخص مهم اقتصادی و عامل پیوند دهنده با بخشهای دیگر در اقتصاد بازار آزاد به شمار میرود، مورد مطالعه قرار میدهیم. بهره که سرمایه صنعتی بابت بدهی هایش به سرمایه مالی می پردازد، جز از هزینه تولید است که در قیمت نهانی کالا شامل میشود. تغییرات در نرخ بهره توسط سرمایه مالی خود را بالاچار در تعیین قیمت کالا وارد میسازد. اگر قیمت کالا را بطورکلی $P = (1 + v)c$ بگیریم که درینجا p قیمت است و c هزینه حد متوسط واحد کالا را بیان نماید و v مقدار معین است که یک موسسه تولیدی به افزایش قیمت دست میزند. ما حالا بجای هزینه حد متوسط واحد تولید معادل آنرا قرار دهیم به معادله زیر دست می یابیم:

$$(3.3.9) \quad P = (1 + v) \left\{ \frac{wL}{Q} + \frac{rD}{Q} \right\}$$

در معادله (3.3.9) Q ، r ، D ، w و L به ترتیب از کمیت تولید، نرخ بهره، مقدار بدهی سرمایه صنعتی، حقوق کارگر و تعداد کارگران شاغل را بیان میدارد. قسمت داخل پرانتز طوریکه در فوق اشاره شد، هزینه واحد تولیدی یا c است. معادله (3.3.9) نشان میدهد که برای تعیین قیمت در کنار هزینه های دیگر مانند حقوق کارگران، بهره سرمایه مالی نیز شامل می باشد و تغییرات در نرخ بهره تأثیر مستقیم بر قیمت کالا برجا میگذارد. وارد شدن فاکتور مالی در تعیین قیمت کالاهای تولید شده، بیانگر اینست که تغییرات و نوسانات در

بخش مالی بر کل اقتصاد اثر میگذارد. شکل فرمال تاثیر تغییر اندک در نرخ بهره مالی بر قیمت کالا در معادله ذیل دیده میشود.

$$(3.3.10) \quad \frac{\partial P}{\partial i} = \frac{D(1+v)}{Q} > 0$$

معادله اخیر نشان میدهد که هر افزایش کوچک در نرخ بهره به افزایش قیمت منجر میگردد. معمولاً در عمل اولاً آن افزایش نرخ بهره اثر جدی دارد که افزایش موردنظر دایمی باشد و ثانیاً افزایش قیمت به عوامل دیگر از قبیل شرایط بازار، جایگاه و نقش واحد تولیدی و موقعیت طبقه کارگر بستگی دارد. اگر بخش مالی بهره را افزایش دهد اما بخش صنعتی برای جبران آن نتواند به افزایش قیمت و یا کاهش حقوق کارگر، چه بعلت شرایط بازار یا مقاومت کارگران، دست زند، در آنصورت ناگزیر است هزینه تولید را از طرق دیگر کاهش دهد. یکی از راهها، کاهش نیروی کار و پائین آوردن سطح تولید است و چون پائین آمدن سطح تولید بر واحدهای تولیدی دیگر نیز تاثیر منفی میگذارد و در نتیجه اقتصاد به رکود مواجه گردیده و میزان بیکاری در جامعه افزایش می یابد. اگر بخش صنعتی موفق گردد که با بالا رفتن نرخ بهره، قیمت کالا را افزایش دهد، دو حالت احتمالی رخ خواهد داد. اگر قیمت کالا افزایش یابد و حقوق کارگران ثابت بماند، در واقعیت امر قدرت خرید کارگران پائین می آید و در نتیجه مشکل تقاضای یا مصرف ناکافی در اقتصاد پیش خواهد آمد. درین صورت نیز تولید و اقتصاد جامعه دچار بی ثباتی و رکود میشود. اگر با بالا رفتن قیمتها حقوق کارگران نیز افزایش یابد، اقتصاد جامعه دچار تورم شده و به یک ترند مارپیچی از دیاد حقوق و قیمت مواجه خواهد شد که سرانجام به افزایش بیکاری و سقوط سطح تولید منجر میگردد.

2.5 دشواریهای اصلی "مالی شدن" و مدل کالایی

طوریکه در بالا توضیح شد، اقتصاد سرمایه داری اقتصادیست که در آن سرمایه مالی در تولید عین شده است و تبارز آن به برآورده شدن معیارهای مالی و تولیدی هر دوست. امتزاع، مداخله و سلطه فینانس بر پروسه تولید و توزیع، میکانیسم جدیدی را هم در توزیع درآمد و هم در تعیین سود شکل داده

که سیستم تولیدی را به سه مشکل اصلی مواجه نموده است. این سه مشکل اصلی که کل سیستم را به بحران میکشاند، موازی با رشد و اهمیت فینانس در تولید توسط مارکس، کینیز و مینسکی مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است.

در دهه های پایانی قرن نوزده اهمیت و نقش سرمایه مالی در اقتصاد سرمایه داری محرز شده بود و مارکس برخلاف اقتصاددانان بورژوازی اولین کسی بود که به اهمیت سرمایه مالی پی برده و آنرا مورد تحلیل قرار داد. مارکس در جلد سوم سرمایه به نقش سرمایه مالی و پول در توزیع ارزش اضافی میان سرمایه داران صنعتی و مالی می پردازد. بالا بردن نرخ بهره مالی، ابزار است که سرمایه مالی میتواند توزیع ارزش اضافی را به نفع خود انجام دهد. با افزایش بهره، سود سرمایه صنعتی کاهش می یابد و اگر سرمایه صنعتی نتواند آنرا از طریق افزایش قیمت جبران نماید، آنطوریکه در فوق توضیح داده شد، ناچار سطح تولید و استخدام نیروی کار را پائین می آورد. اگر این مشکل را در رابطه با مدل کالای مورد مطالعه قرار دهیم از معادله (3.3.9) میدانیم که $\pi_f = rD$ و $Y_w = wL$ است. حال اگر بجای Y_w و π_f در معادله (3.3.3) با توجه به (3.3.2) معادلهای آنرا قرار دهیم، معادله زیر را خواهیم داشت:

$$(3.4.1) \quad \frac{\pi_{in}}{Y - wL} = \frac{1 - rD}{Y - wL}$$

حال می بینیم با کوچکترین افزایش در r چه تغییری در سود سرمایه صنعتی π_f رونما میگردد؟ البته زمانیکه همه متغیرهای دیگر را در معادله ثابت فرض نماییم.

$$\frac{1}{Y - wL} \cdot \partial \pi_{in} = -\partial r \cdot \frac{D}{Y - wL}$$

$$(3.4.2) \quad \frac{\partial \pi_{in}}{\partial r} = -D < 0$$

معادله (3.4.2) ثابت میسازد که با افزایش نرخ بهره مالی، سود سرمایه صنعتی تنزل می یابد.

قبل از اینکه بمشکل دیگری درین رابطه که بار اول توسط کینیز مورد تحلیل قرار گرفته است، پردازیم سود سرمایه مالی و سرمایه صنعتی را کمی بیشتر بررسی مینمائیم. اگر سطح تولید اقتصاد را x بنامیم و مجموعه فروش سرمایه را px و هزینه تولید و سود عمومی مساویست به ترتیب pax و $rpax$ می باشد. r نرخ سود و $0 < a < 1$ است و برای درک بهتر متغیرهای نامبرده را در جدول زیر بیان میکنیم.

فروش

px

سود سرمایه

pax $rpax$

بهره بانکی سود صنعتی سرمایه سرمایه

pax

$rpax - iF$ iF

جدول (4.3.1): محتویات

فروش

اگر نرخ سود سرمایه صنعتی را r_{in} بگوئیم، رابطه آن با متغیرهای دیگر میتوان چنین نوشت:

$$(3.4.3) \quad r_{in} = \frac{rpax - iF}{pax - F}$$

صورت کسر (3.4.3) مقدار سود سرمایه صنعتی و مخرج آن خود سرمایه صنعتی است، مقدار سرمایه منفی بدهی قرض F و یا بعبارت دیگر نرخ سود سرمایه صنعتی نسبت سود خالص و سرمایه خالص آن می باشد. ما همچنین میتوانیم معادله زیر که نرخ سود مجموعی را بیان میدارد از (3.4.3) بدست آوریم:

$$(3.4.4) \quad r = r_{in}(1 - f) + if$$

در معادله (3.4.4)، $f = \frac{F}{pax}$ نسبت قرض بر سرمایه است که ارزش آن ثابت بوده و میان صفر و یک قرار دارد. طوریکه مشاهده میشود سود عمومی سرمایه در واقع حد متوسط سود سرمایه های بخش مالی و صنعتی است.

حال اگر به سود سرمایه صنعتی نزدیکتر توجه نمائیم، خواهیم دید که سود نامبرده به دویخش تقسیم میگردد: مصارف و پس انداز سرمایه دار. فرض نمائیم s تمایل propensity سرمایه دار به پس انداز باشد که قیمت آن میان صفر و یک می باشد. بنابراین $(1 - s)(rpax - iF)$ مصارف زندگی سرمایه دار و $s(rpax - iF)$ پس انداز برای سرمایه گذار است.

قرض	گرفتن	پس انداز
ΔF	$s(rpax - iF)$	$pa\Delta x$
	جدید	
		سرمایه گذاری

جدول (4.3.2): پس انداز و سرمایه

گذاری

منبع سرمایه گذاری تنها به پس انداز سرمایه دار محدود نمی‌شود بلکه سرمایه دار باید قرض جدید از سرمایه مالی بدست آورد.

$$(3.4.5) \quad pa\Delta x = s(rpax - iF) + \Delta F$$

با تقسیم نمودن (3.4.5) به کمیت سرمایه pax و با پیشفرض حالت با ثبات اقتصادی به رابطه زیر دست می‌یابیم:

$$(3.4.6) \quad r = \frac{g}{s}(1 - f) + if$$

در معادله فوق $\frac{\Delta x}{x} = \frac{\Delta F}{F}$ نرخ رشد اقتصادی را تعریف مینماید. از معادله (3.4.6) دو نتیجه مهم بدست می‌آید. اولاً ما میتوانیم از سود سرمایه صنعتی تعریف و تحلیل دقیقتر و مفصلتری ارائه دهیم. با مقایسه (3.4.4) و (3.4.6) این رابطه حاصل میشود: $r_{in} = \frac{g}{s}$ یعنی نرخ سود سرمایه صنعتی مستقیماً با رشد اقتصادی مربوط است، در صورتیکه قرض وجود نداشته باشد معادله (3.4.6) به معادله کامبریج⁷ تنزل مینماید و $r_{in} = r$. ثانیاً از معادله (3.4.6) میتوان رابطه منفی میان رشد اقتصادی و نرخ بهره مالی را ثابت سازیم.

$$(3.4.7) \quad \frac{di}{dg} = -\frac{1-f}{sf} < 0$$

7 برای معلومات بیشتر مراجعه نماید به:

Marishima, M. (1978), Marx's Economics, London: Cambridge University Press

درک رابطه منفی میان رشد اقتصادی و بهره مالی مشکل نیست و در فوق نیز به آن پرداخته شد که افزایش بهره سود سرمایه صنعتی را کاهش میدهد و در نتیجه پس انداز و سرمایه گذاری تنزل می یابد و از رشد اقتصادی کاسته میشود.

شکل (4.3.1): رشد سرمایه مالی و صنعتی

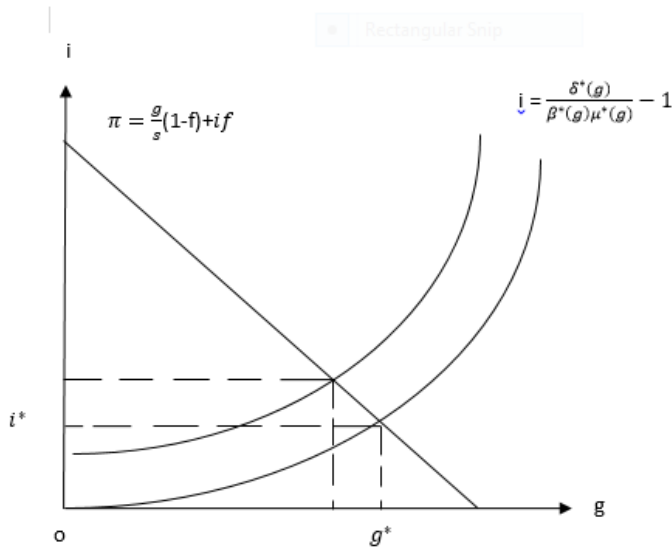
شکل (3.4.1) سیر سود سرمایه مالی (بهره مالی) و صنعتی را نشان میدهد. g^* و i^* موقعیت سود اعظمی و حالت تعادل را بیان میدارد و با افزایش سود سرمایه مالی یا i گراف بهره مالی بطرف چپ تغییر مینماید و در نتیجه نرخ رشد سرمایه صنعتی کاهش می یابد و ادامه آن پائین آمدن سطح تولید و سرمایه گذاری و افزایش نرخ بیکاری منجر میگردد و اقتصاد به بحران کشیده میشود.

یکی از پرابلم های اساسی دیگری که سرمایه مالی و فینانس بر اقتصاد وارد میسازد و آنرا به بحران و بی ثباتی می کشاند، کاهش تقاضای لازم برای فرآوردهای تولیدی یا تقاضای نامکفی است. این مشکل با مسئله توزیع سود و درآمد در یک رابطه تنگاتنگ قرار دارد و این مشکل بار اول توسط کینز در تیوری عمومی وی مطرح گردید. کینز سعی کرد ثابت سازد که اقتصاد بازار آزاد سرمایه داری خود بخود قادر به ایجاد تعادل در اقتصاد نبوده و مخصوصاً اشتغال کامل و تقاضای مؤثر تامین نمیگردد و دخالت دولت با تغییراتی در توزیع درآمد میتواند در رفع این نقیضه مؤثر واقع گردد. از دید کینز اگر تکنالوژی، ساختارها و روانشناسی جامعه را ثابت فرض کنیم، افزایش سود سرمایه مالی، میکانیسم تغییرات اجتماعی را بحرکت در میاورد و نتیجتاً به کاهش تقاضای مؤثر و پائین آمدن مجموعی درآمد و سود سرمایه صنعتی منجر میگردد.

برای اثبات فرمال کاهش تقاضای مؤثر در اثر افزایش سود سرمایه، بازهم به مدل کالاکسی بر میگرددیم و ابتدا در نظر میگیریم که اقتصاد در حالت تعادل قرار دارد و در آن درآمد مجموعی برابر با مصارف عمومی و سرمایه گذاری

است: $Y = C + I$ ، با در نظرگیری این پیشفرض، میتوان معادله (1) مدل کلاکی را بشکل زیر تغییر داد:

$$(3.4.8) \quad Y - \pi_f = C - C_f + I$$



در معادله (3.4.3) به جز سمبول C که بجای مصرف مجموعی استفاده میشود، سمبولهای دیگر را قبلاً توضیح داده ایم. درینجا C از تقاضای عمومی بازار نمایندگی مینماید (گرچه I سرمایه گذاری کلی نیز جز تقاضای عمومی است اما شامل نمودن آن به C تغییر در نتیجه تحلیل ما وارد نمیسازد). حال با افزایش اندک سود سرمایه مالی می بینیم که تقاضای در چه جهت تغییر مینماید.

$$(3.4.9) \quad \frac{\partial C}{\partial \pi_f} = -1 < 0$$

مطابق (3.4.4) افزایش سود سرمایه مالی و کاهش تقاضای عمومی به نسبت یک بر یک است، یعنی به همان اندازه که سود مالی ازدیاد می یابد به همان اندازه از تقاضای عمومی کاسته میشود. البته این نتیجه زمانی صحت دارد که مصرف سرمایه مالی را ثابت فرض نماییم اما واقعی تر اینست که با افزایش سود مالی مصرف آن نیز افزایش می یابد و حال اگر آنرا نیز متغییر بگیریم به نتایج زیر دست می یابیم

$$(3.4.10) \quad \frac{\partial C}{\partial \pi_f} = -1 + \frac{\partial C_f}{\partial \pi_f}$$

حال اگر $\frac{\partial C_f}{\partial \pi_f} < 1$ باشد که معمولاً چنین است چونکه مصرف از درآمد

کمتر می باشد، با افزایش سود سرمایه مالی تقاضای عمومی بمقدار نسبتاً کمتری کاهش می یابد. از آنجائیکه متغییرهای اقتصادی در ارتباط باهم اند و تغییر یکی بر دیگری تاثیر دارد. با کاهش تقاضا عمومی، بر تولید تاثیرات جدی بر جا میگذارد و در مدل ما که بر یک اقتصاد بسته بنا یافته است، این تاثیر قوی و نسبت یک بر یک است. کاهش سطح تولید در مرحله بعدی به بیکاری و کاهش سود سرمایه صنعتی می انجامد و عملکرد دورانی در جهت رکود اقتصادی ادامه می یابد.

کمیت و چگونگی افزایش سود مالی نیز بر میزان کاهش تقاضای مؤثر حایز اهمیت است. هرگاه افزایش سود سرمایه مالی نه یک پدیده گذرا بلکه دایمی باشد، تاثیرات آن بر تقاضای عمومی عمیقتر و گسترده تر خواهد بود و به همین ترتیب افزایش سود مالی به مقدار زیاد نه فقط تاثیرات آن بر تقاضا شدید می باشد بلکه سرمایه صنعتی را بیش از پیش به سرمایه مالی وابسته نموده و حجم دیون آن بالا خواهد رفت.

ثبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سرمایه داری وابسته به اینست که سرمایه مالی تا چه حد حاضر است به سرمایه صنعتی جهت سرمایه گذاری وام تهیه نماید. آیا سرمایه مالی مائل است آنقدر وام که برای اشتغال کامل لازمی است، در اختیار سرمایه صنعتی قرار دهد؟ و یا سرمایه مالی بجای وام به سرمایه

صنعتی ترجیح میدهد تا غرض سود بیشتر در بازارهای مالی اعم از داخلی و خارجی به قمار دست زند و یا فقط با بهره زیاد حاضر به سپردن وام باشد. سپردن وام با بهره بالا دورتازہ ای از شرایط حساس در مورد توزیع مجدد سود به نفع سرمایه مالی را بوجود میآورد. امکان انتخاب متفاوت سرمایه مالی علاوه بر اینکه فضای بی اطمینانی را بر اقتصاد حاکم میسازد، به عدم توازن و بی ثباتی کمک نموده و اقتصاد را بسوی بحران کامل سوق میدهد.

در شرایط "مالی شدن" اقتصاد سرمایه داری و وابستگی هرچه بیشتر سرمایه صنعتی به سرمایه مالی، مشکل اصلی سرمایه های صنعتی اینست که از عهده پرداخت بهره مالی و اقساط خود ناتوان میمانند و در نتیجه جریان پول به داخل و خارج *cash flows* از واحد تولیدی و خدماتی قطع و بحران رونما میگردد. عدم توانایی سرمایه صنعتی به بازپرداخت بدهی ها و بهره مالی یکی از دشواریهای اصلی اقتصاد مالی شده امروز است که توسط مینسکی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. بنا بر تحلیل مینسکی پرداخت بموقع تعهدات مالی سرمایه صنعتی موجب و تضمین کننده حفظ میکانیسم جریان پول و ساختار وام دهی است، چونکه اولاً این بمعنی آنست که سرمایه صنعتی یک نهاد سودآور است و ثانیاً انتظار بازپرداخت تعهدات مالی دوره بعدی سرمایه صنعتی را نزد سرمایه مالی افزایش میدهد.

اگر نظریه مینسکی را در رابطه با نظریات مارکس و کینیز مورد مطالعه قرار دهیم، در می یابیم که بی ثباتی مالی در اقتصاد مدرن سرمایه داری با این تیوری یک میکانیسم درونی می یابد. میکانیسمی که با وابستگی بیشتر بخش صنعتی به مالی، انباشت وام و افزایش بهره مالی بوجود میآید. میکانیسم که بی ثباتی مالی را به مالی شدن اقتصاد و نیولیبرالیسم امروزی سرمایه داری وصل میسازد. مینسکی در تحلیل خود نقش کلیدی تصامیم نهادهای مالی سرمایه داری پیشرفته را در پروسه انباشت سرمایه صنعتی توضیح میدهد. در مدل و تحلیل مینسکی سرمایه گذاری لازم به محیط و شرایط خوب نیازمند است و شرایط خوب برای سرمایه گذاری زمانی میسر است که اولاً نرخ بهره و مقدار وام پائین باشد و ثانیاً سرمایه صنعتی پول کافی در اختیار داشته باشد تا اینکه تعهدات مالی آن بر راحتی تامین گردد. مینسکی چشم انداز مالی شدن اقتصاد را بی ثبات و شکننده می بیند تا با ثبات. او معتقد است وابستگی هرچه بیشتر نهادهای تولیدی و مالی باهم و افزایش احتمال عدم پرداخت تعهدات به

شکندگی بیشتری را در روند می انجامد. بالا رفتن نرخ بهره، محدودیتهای بیشتر و امدهی سرمایه مالی و سقوط سطح سرمایه گذاری، روند شکندگی را تسریع مینماید.

اگر نظریات مینسکی را در چهارچوب مودل "سه طبقه" کالاکی مطالعه کنیم، مودل یا نظریات مینسکی توضیح کننده وضعیتی است که در آن سود سرمایه صنعتی از سرمایه مالی بیشتر است و در نتیجه سرمایه گذاری بیشتر سود بالاتری را تامین مینماید و پروسه به همین منوال ادامه می یابد. نظریات مینسکی بیشتر با مودل دو طبقه همخوانی دارد تا سه طبقه. نظریات وی در یک حالت میتواند با مودل کالاکی همخوانی یابد که در مودل کالاکی فرض را بر این بگذاریم که سرمایه گذاری یا انباشت از پس انداز خود سرمایه صنعتی انجام پذیرد و در غیر آن مسئله توزیع سود میان ایندو بخش سرمایه و پیامدهای آن پیش می آید که در فوق به آن پرداخته شد.

3 نتیجه گیری

هدف تولید در نظام سرمایه داری سود است و سرمایه داری تا زمانی به تولید علاقمند است که این هدف برآورده شود. با تحقق نیافتن این هدف، پروسه تولید از فعالیت باز میماند و اقتصاد به رکود و بحران دچار میگردد. مارکس با درک این مشخصه اصلی تولید سرمایه داری و تحقیق در مورد منبع سود و افزایش ثروت درین نظام، پرده ازین راز برداشت و به تیوری ارزش اضافی دست یافت. او باین اکتفا ننمود و با تشخیص ارزش اضافی نسبی و مطلق موفق گردید تا میکانیسم افزایش سود و حفظ آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

اگر ارزش اضافی مطلق از طریق افزایش زمان کار اضافی و کاهش زمان کار لازم عملی است، ارزش اضافی نسبی با بالابردن مؤثریت و بازدهی کار امکان پذیر میگردد. با رشد هرچه بیشتر تولید سرمایه داری، سرمایه داران برای حفظ و ازدیاد سود به ارزش اضافی نسبی بیشتر رو میاورند. سرمایه داران با استفاده تکنولوژی جدید تولید، افزایش مستمر سرمایه ثابت و کاهش سرمایه متغییر در تلاش دایمی اند تا هزینه تولید را پائین نگهدارند. این پروسه

که از آن بعنوان ترکیب فنی و ترکیب ارگانیک سرمایه یاد میشود، تاثیر مؤقتی در حفظ و افزایش سود داشته و نرخ سود در تولید سرمایه داری بطور کلی گرایش نزولی دارد. گرایش نزولی نرخ سود تا زمانی برای یک سرمایه دار قابل تحمل است که کمیت آن در حدی باشد که کاهش نرخ سود را جبران نماید در غیر آن سرمایه دار به کاهش و حتی توقف تولید مجبور میگردد. بنابراین کاهش نرخ سود در پروسه انباشت علت اصلی رکود و بحران در شیوه تولید سرمایه داریست.

توضیح کاهش نرخ سود و کمیت ارزش اضافی، یک مسئله پیچیده است که با عوامل و متغیرهای متفاوت در پیوند است. یکی از این متغیرهای اقتصادی، تقاضای موجود در جامعه است. از آنجائیکه تولید برای فروش است، نبود تقاضای کافی در بازار بخشی از تولید را از جذب باز میماند و گردش سرمایه دچار مشکل شده، سود سرمایه داران تحقق نمی پذیرد و در نتیجه رکود و بحران بر اقتصاد حاکم میگردد. عامل دیگری که بر سود تاثیر میگذارد، سرمایه مالی است که تولید سرمایه داری مدرن با پول و سرمایه مالی درهم تنیده و کاملاً باهم عجین اند.

تقاضا یا مصرف ناکافی بلانس عرضه و تقاضا را برهم میزند و به بحران میانجامد. آنائیکه تقاضای ناکافی را بجای کاهش سود سرمایه، علت اصلی بحران شیوه تولید سرمایه داری میدانند، استدلال خود بر این اصل بنا میکنند که نیروی کار در سرمایه داری بخشی از تولید خود را بدست میاورند و بنابراین در نظام سرمایه داری دایما سطح تقاضا از تولید نازلتر است. ازین دیدگاه، سرمایه داری در یک کشور تا زمانی میتواند، از ناموزونی عرضه و تقاضا جلوگیری نماید که بازار خارج از محدوده کشوری برای کالاهای اضافی بدست آورد. اهمیت تقاضای کافی برای تکمیل سایکل گردش سرمایه بی نیاز از تاکید است و تولید بدون فروش معنی ندارد. لیکن قبول تز نابرابری دایمی سطوح عرضه و تقاضا در سیستم سرمایه داری، با مراجعه بواقعیت دشوار است. آنائیکه چنین می اندیشند، فراموش میکنند که سرمایه گذاری نیز بخش مهم از تقاضای مؤثر جامعه است. تا زمانیکه تولید سودآور باشد و پول آخری از پول اولی بیشتر باشد، سرمایه داران تمام درآمدهای خود با سرمایه گذاری مجدد بمصرف میرسانند و در نتیجه عرضه و تقاضا در بازار داخلی توازن خود را حفظ مینماید.

وابستگی و درهم تنیدگی سرمایه صنعتی با سرمایه مالی، نرخ سود و کمیت آنرا بیش از پیش پیچیده میسازد. اگر سرمایه داران صنعتی می توانستند از سود حاصله از تولید خود، نیاز سرمایه گذاری خود را مرفوع سازند، از پیچیده گی مسئله بدرجات زیادی کاسته میشد. سرمایه مالی عمدتاً از دو طریق بر تولید و پروسه انباشت تاثیر میگذارد. توزیع سود میان سرمایه های مالی و صنعتی، مسئله که مارکس در جلد سوم سرمایه به آن می پردازد و آنرا دلیل بروز بحران در شیوه تولید سرمایه داری میداند. تاثیر دیگر سرمایه مالی بر تولید، مسئله سرمایه گذاری می باشد. سرمایه دار صنعتی برای سرمایه گذاری وابسته به وام سرمایه مالی است و تا زمانیکه وامهای جدید از سوی سرمایه مالی تأیید نگردد، دست سرمایه دار صنعتی در مورد سرمایه گذاری جدید بسته است. کینیز در تیوری عمومی خود این تاثیر سرمایه مالی بر تولید که سقوط سطح تقاضا در جامعه منجر میگردد، توجه مینماید و در نتیجه مداخله اقتصادی دولت با ارتقای سطح تقاضا را برای بیرون رفت از بحران و ایجاد توازن میان عرضه و تقاضای عمومی جامعه را ضروری میداند. تضمین بدهی های کافی برای سرمایه گذاری سرمایه صنعتی زمانی بدون مشکل میتواند عملی گردد که سرمایه مالی از سودآوری سرمایه گذاری جدید، مطمئن گردد. برای ایجاد چنین اطمینانی، سرمایه صنعتی در پرداخت بموقع بهره و بدهی های گذشته مشکل نداشته و جریان پول بداخل و خارج نهاد تولیدی بلاوقفه ادامه یابد، مسئله که مینسکی در تزهای مالی خود به آن می پردازد.

"مالی شدن" اقتصاد، اصطلاحی که به غلبه و چیره گی سرمایه مالی بر سرمایه صنعتی اطلاق میگردد و از دهه هشتاد قرن بیستم بدینسو با در پیش گرفتن سیاست نیولیبرالی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری همراه شده است، به بی ثباتی و نامطمئنی هرچه بیشتر اقتصاد سرعت بخشیده است. در طی چند دهه اخیر بحرانهای مالی زیادی اتفاق افتاده که نمونه اخیر آن بحران مالی ایست که امریکا و اروپا هنوز با آن دست و گریبان اند. مشخصه بحران مالی اخیر که کل اقتصاد این جوامع را به بحران کشیده است، حبابی شدن ارزش دارائیهای مالی و غیر مالی است. حبابی شدن قیمت مسکن و دارائی های دیگر اگر از یکسو نتیجه لیبرالیزه شدن و توسعه هرچه بیشتر سرمایه مالی و سیستم کریدت این کشور هاست از سوی دیگر نشاندنده استقلالی و سلطه بخش مالی بر بخش تولیدی است. بویل شدن قیمت دارائیهای معنی آنست که

ارزش گذاری دارائیهها دیگر خود را نه تابع هزینه تولید و ارزش واقعی بلکه تابع تصورات و پیشداوریهای ذهنی خریداران و فروشندگان در بازار میداند. بویل شدن قیمت ها بیانگر اینست که اقتصاد سرمایه داری وارد فاز بی ثبات و نامطمئن شده است.

بهای بی ثباتی اقتصاد سرمایه داری را به پیمانہ زیاد، نه سرمایه داران بلکه جامعه می پردازد و قربانیان اصلی آن کارگران و اقشار کم درآمد جامعه اند که با از دست دادن شغل و مسکن، فقر و رنج بیکران را متحمل میشوند. با بروز هر بحران میلیونها انسان بکام مرگ و یا بزیر خط فقر کشیده میشوند و با جهانی شدن اقتصاد، پیامدهای بحرانها گسترده تر و مخرب تر گردیده است. تا زمانیکه تولید در خدمت سود و نه نیاز انسانها قرار داشته باشد، بشریت در معرض خطر دائمی قرار دارد. خطری که از هر آفت طبیعی، رنج و مظلومیت بیشتری را بر بشر تحمیل مینماید.

3.1 منابع

Argitis, G. (2009). *Finance, instability and Economic crisis*. Crete: Economic Departement.

Beams, N. (2009). The world Economic Crisis, a Marxist Analysis. *World Socialist*.

Clarke, S. (2009). *Marx's theory of Cisis*.

Engels, F. (1878). *Anti - Duhring*.

Foster, J. B. and MacChesney, R. W. (2012). New York: Monthly Review Press.

Gale, F. A. (2000, january). Bubbles and Crisis. *The Economic Journal*, ss. 236 - 255.

Hilferding, R. (1981). *Finance Capital, A study of the latest phase of capitalism development* .

Keynes, J. M. (1991). *The General Theory of Employment, interest and Money*. London:
Combridge University Press.

Kliman, A. (2010). *Crisis for the center of the system*.

Lapavitsas, C. (2010). *Financialization and Capitalist accumulation, Structural Accounts of the Crisis of 2007 - 2009*. SCHOOL OF ORIENTAL AND AFRICAN STUDIES.

Lenin, V. I. (1970). *Imperialism The Highest Stage of Capitalism*. Beijing: Foreign Language Press
Peking.

Luxemburg, R. (1913). *The Accumulation of Capital*.

M., K. (1971). *Selected Essays on the Dynamic of the Capitalist Economy*. London: Combrige
University Press.

Magdoff, J. B. (2009). Financial Impulsion and Stagnation, Back to the real Economy. *Monthly Review*.

Markus K. Brunneermier, M. O. (2013 New York).
Bubbles, Financial Crisis and Systematic Risk. I
Economic of Finance vol. 2. New York.

Marx, K. (1844). *Grundrisse, Foundation of the Critique
of Political Economy.*

Marx, K. (1867). *Capital Vol. 1.* London: Penguin Books
(1991).

Marx, K. (1885). *Capital vol. 2.* London: Penguin Books
(1991).

Marx, K. (1893). *Capital vol. 3.* London: Penguin Books
(1991).

Marx, K. (1971). *Theory of Surplus - value part 3.*
Moscow: Progress Publishers.

Marx, K. E. (1848). *Manifesto of the Communist Party.*

Petith, H. (2002, March). A Foundation Model for
Marxian Breakdown Theories Based on a New
Falling Rate of Profit Mechanism. *d'Historia
Economica B, Universitat.*

Romer, D. (2012). *Advanced Macroeconomics.* New
York: MacGrow - Hill Companies, Inc.

S. Lapatsioras, D. S. (u.d.). *Marxist theory, financial
system and crisis of 2008.*

Satoh, T. (2012). The Circuit of Bank Capital and the Possibility of Crisid: from The Perspective of Marxian Economic Theory.

Satoh, T. (2012). The Mathematical Marxian Theory of Capital Accumulation and the the Post-Keynesian Theory of Monetary Circuit: A Synthesis. *Political Economic*.

Shaikh, A. (1978). *An introduction to the history of crisis theories*. New York.

Tse, Y. (2001). Minsky's Financial Hypothesis. *Oeconomicus*.

Weeks, J. (u.d.). Why is there Finance? Insights from Marx's monetary theory.

Wright, E. O. (u.d.). *Alternative Perspective in Marxist theory of accumulation and crisis*.

Yaffe, D. (1972). *The Marxian theory of crisis*. London: Marxism achieve.

Yaffe, D. (1986). *نیوری علمی بحران اقتصادی*.

